

جلسه ۳۲۶ (۱) (۱۳۹۹.۶.۲۹ / ۱ صفر / شنبه)	۵
رزق معنوی	۵
تثبیت رزق کریم در قرآن کریم	۵
جلسه ۳۲۷ (۲) (۱۳۹۹.۷.۵ / ۸ صفر / شنبه)	۹
روزی معنوی	۹
وجه تسمیه به رزق کریم	۱۱
انواع رزق های معنوی	۱۳
جلسه ۳۲۸ (۳) (۱۳۹۹.۷.۱۲ / ۱۵ صفر / شنبه)	۱۵
روزی معنوی	۱۵
ابعاد روزی معنوی	۱۶
احوال	۱۹
جلسه ۳۲۹ (۴) (۱۳۹۹.۸.۳ / ۷ ربیع الاول / شنبه)	۱۹
انواع رزق معنوی	۱۹
اسباب ازدیاد رزق معنوی	۲۱
حرف شنیدن برای این که بدانیم چه طلب کنیم	۲۲
جلسه ۳۳۰ (۵) (۱۳۹۹.۸.۱۰ / ۱۴ ربیع الاول / شنبه)	۲۴
اسباب ازدیاد رزق معنوی	۲۴
عزم و همت و تشنگی و تلاش	۲۴
شکر نعمت و کفران نکردن	۲۵

۳. درک بین الطلوعین ۲۷
- جلسه ۳۳۱ (۶) (۱۳۹۹.۸.۱۷ / ۲۱ ربیع الاول / شنبه) ۲۸
- اسباب ازدیاد رزق معنوی ۲۸
۴. صبر و استقامت ۲۹
- جلسه ۳۳۲ (۷) (۱۳۹۹.۸.۲۴ / ۲۸ ربیع الاول / شنبه) ۳۴
- اسباب ازدیاد رزق معنوی ۳۴
۴. ادامه بحث صبر و استقامت ۳۴
۵. طهارت و تقوا ۳۵
- جلسه ۳۳۳ (۸) (۱۳۹۹.۹.۱ / ۵ ربیع الثانی / شنبه) ۳۸
- نکته هایی درباره رزق معنوی ۳۸
- نکته اول ۳۸
- نکته دوم: رزاق حقیقی خداوند متعال است ۴۰
- نکته سوم: کتمان اسرار ۴۱
- نکته چهارم: مظهر اسم رزاق شدن در باب رزق معنوی ۴۲
- جلسه ۳۳۴ (۹) (۱۳۹۹.۹.۸ / ۱۲ ربیع الثانی / شنبه) ۴۳
- اسم شکور و شاکر ۴۳
- جلسه ۳۳۵ (۱۰) (۱۳۹۹.۹.۱۵ / ۱۹ ربیع الثانی / شنبه) ۴۶
- اسم شکور و شاکر ۴۶
- بقره، ۱۵۸ ۴۶
- شوری، ۲۳ ۴۷
- گم نشدن کار خیر ۴۷

۴۹	فاطر، ۲۹ و ۳۰
۴۹	بیان علامه
۵۰	بیان استاد
۵۰	نساء، ۱۴۷
۵۰	آل عمران، ۳۵ تا ۳۷
۵۱	یوسف، ۹۰
۵۱	یوسف، ۵۴ تا ۵۶
۵۲	جلسه ۳۳۶ (۱۱) (۱۳۹۹.۹.۲۹ / ۴ جمادی الاولى / شنبه)
۵۲	نمونه های اجتماعی شاکریت الهی
۵۵	بنیاد اسم شکور
۵۷	جلسه ۳۳۷ (۱۲) (۱۳۹۹.۱۰.۶ / ۱۱ جمادی الاولى / شنبه)
۵۷	خیر ارزش شناختی درباره خداوند متعال
۶۱	چگونگی تعامل با اسم شکور
۶۲	جلسه ۳۳۸ (۱۳) (۱۳۹۹.۱۱.۴ / ۹ جمادی الثانی / شنبه)
۶۳	چگونگی تعامل با اسم شکور
۶۹	جلسه ۳۳۹ (۱۴) (۱۳۹۹.۱۱.۱۸ / ۲۳ جمادی الثانی / شنبه)
۷۰	عبد شکور و شاکر
۷۱	تخلق به اخلاق الله
۷۲	ابعاد عبد شکور
۷۵	جلسه ۳۴۰ (۱۵) (۱۳۹۹.۱۲.۲ / ۸ رجب / شنبه)
۷۵	ابعاد عبد شکور

- تمام نعمت ها از سوی خداست ۷۶
- عبد شکور نسبت به کل مخلوقات خدا ۷۹
- جلسه ۳۴۱ (۱۶) (۱۳۹۹.۱۲.۱۶ / ۲۲ رجب / شنبه) ۸۲
- اسم حکیم ۸۲
- معانی حکمت ۸۲
- بیان سخت ترین شرایط ۸۵
- جلسه ۳۴۲ (۱۷) (۱۴۰۰.۱.۷ / ۱۳ شعبان / شنبه) ۸۷
- اسم حکیم ۸۷
- جلسه ۳۴۳ (۱۸) (۱۴۰۰.۱.۱۴ / ۲۰ شعبان / شنبه) ۹۲
- فلسفه اعطا و منع الهی ۹۲
- جلسه ۳۴۴ (۱۹) (۱۴۰۰.۳.۱ / ۱۰ شوال / شنبه) ۹۶
- فلسفه اعطا و منع الهی ۹۶
- جلسه ۳۴۵ (۲۰) (۱۴۰۰.۳.۸ / ۱۷ شوال / شنبه) ۱۰۲
- فلسفه اعطا و منع الهی ۱۰۲

جلسه ۳۲۶ (۱) (۱۳۹۹.۶.۲۹ / ۱ صفر / شنبه)

حتی مباحث معرفتی بعد سلوکی و عملی دارد و در فضای عمل خیلی می تواند کمک کند.

این باعث شد که یک نمونه را انتخاب کنیم و آن هم بحث اسماء حسناى الهی است.

یک دور بحث های تفسیر عارفان را ببینید که در دلش چقدر بحث های معرفتی نهفته است.

درباره اسماء حسناى الهی و تعامل سلوکی با آن، چهار یا پنج وجه را گفتیم.

یک نمونه را انتخاب کردیم که اسم رزاق بود که با آن خیلی درگیر هستیم. از ابتدای عمر تا آخر عمر و بعد از

دنیا هم در آخرت، به این اسم نیازمندیم. که روزی انسان همچنان ادامه دارد.

این را گفتیم، مباحث مرتبط با اسم رزاق را هم ادامه دادیم و توضیح دادیم و این که چگونه از این اسم استفاده

سلوکی کنیم،

امروز از اسم رزاق در باب رزق معنوی مورد بررسی قرار دهیم.

رزق معنوی

که در قرآن آمده است که از آن به رزق کریم و ارزشمند و گرانبهای یاد شده است. یک ارزش ذاتی هم در آن

خوابیده است. یک خیر هم در کریم خوابیده است. به اشیاء گرانبها می گویند: کریم. و گاه به دو چشم هم گفته

می شود کریم.

در کریم یک نوع ارزش اخلاقی و معنوی مانند نهفته است. در قرآن رزق کریم آمده است.

تثبیت رزق کریم در قرآن کریم

هود، ۱۸۱

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِّنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْكُمْ

عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

وحی و نبوتی که در واقع رزق معنوی است و رزق مادی حساب نمی شود.

این درباره انبیاء است.

اما این اختصاص به انبیاء ندارد بلکه غیر از انبیاء هم این را دارند.

نور، ۲۶

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

علامه طباطبایی می فرماید: گرچه رزق کریم را در قرآن بهشت گفته اند، ولی لزوماً رزق کریم مخصوص دنیای پس از مرگ نیست، بلکه در این دنیا هم هست و اینجا را هم شامل می شود.

احقاف، ۳۱

«أَمْنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»

یعنی: نفس ایمان گناه را از بین می برد.

یعنی در همین دنیا و در همینجا، این ایمان حتی به جهنم هم برود، بالاخره از جهنم در می آید. چرا که ایمان ذوب کننده گناهان است.

علامه طباطبایی ذیل بحث شفاعت در آیه ۴۲ سوره بقره، می فرماید: ایمان حتی به لحاظ فلسفی توضیح داده است، ایمان ذاتی ذات است و گناه به هر صورت پاک می شود و شفاعت نصیب او می شود. در آخرت همینجور است، در دنیا هم همینجور است.

ایمان گناهان را پاک می کند. در دنیا هم لهم مغرفه است. و لهم رزق کریم.

علامه: رزق کریم، حیات طیبه در دنیا که ایمان اوست، و اجر حسن در آخرت.

این که در عوالم بعدی آدم سر سفره بهشت می نشیند، لهم رزق کریم، و هو الحیاه الطیب. که این رزق معنوی است.

المیزان، ج ۱۵، ص ۹۶

« فالمراد بالطیب الذی یوجب کونهم مبرءین مما یقولون علی ما تدل علیه الآیات

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص: ۹۶

السابقة هو المعنى الذى يقتضيه تلبسهم بالإيمان و الإحصان فالمؤمنون و المؤمنات مع الإحصان طيبون و طيبات يختص كل من الفريقين بصاحبه، و هم بحكم الإيمان و الإحصان مصونون مبرءون شرعا من الرمی بغیر بینة، محكومون من جهة إيمانهم بأن لهم مغفرة كما قال تعالى: «وَأَمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: الأحقاف: ٣١ و لهم رزق كريم، و هو الحياة الطيبة فى الدنيا و الأجر الحسن فى الآخرة كما قال: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: النحل: ٩٧»

ایشان ذیل صم بکم عمی.... بحث حیات طیب را به زیبایی توضیح داده است.

حیات برتر که آمد، قدرت پیدا می کند. با این قدرت می تواند در عالم هم دگرگونی ایجاد کند. رزق کریم در دنیا چیست؟ حیات برتر، معنویت، قدرت و....

این بیان علامه در ذیل آیه ٢٦ سوره نور.

انفال، ٢٢ تا ٢٤

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (٢)
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (٣) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لِلَّهِمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (٤)

علامه بیانی دارد که از آن فاصله می گیریم.

مومنین کسانی هستند که وقتی ذکر اللهم آید، قلبهایشان خشیت پیدا می کند... برای ایشان درجاتی نزد پروردگار هست و مغفرت و رزق کریم.

علامه:

درجات، درجات قرب است. که همان منازل السائرین و سالکان و موحدین است. مومنان حقیقی برای خودشان درجات دارند. عند الله یعنی: به وزان حضرت حق باید معنی شود. این درجات هم دنیوی است و هم اخروی. این درجات ...

حج، ٥٠ و ٥١

« فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِلَّهِمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) »

علامه به مقارنه این رزق کریم با اصحاب جحیم، استفاده کرده است که رزق کریم درباره روزی آخرتی است.

بیان استاد

اگر ایشان همان بیان ذیل آیه ۲۶ نور را می داشت خیلی عالی بود، که هم دنیا را شامل می شد و هم آخرت. اینجا صحبت مومنین حقیقی است، در آیات انفال، مومن در همین دنیا هم مورد مغفرت قرار می گیرند. به گونه ای که ملایکه عرش هم در همین دنیا برایشان استغفار می کنند.

غافر، ۷

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

تا ایمان قوی در دل هست، خطا می کند، می گویند اشکال ندارد. این یک سر در شخص دارد و یک سر در نظام هستی دارد.

نظام هستی مدافع اوست. خانه ای که ملایکه می بینند که هر شب قرآن می خواند و نورانیت از آن صاعد است، در روایت هست مثل آسمانی که ستاره ای در آن می درخشد. یا مثلاً نماز شب می خواند.

خودتان را با اعمال خیر و معرفت خیر و نیت خیر، بیمه کنید. نظام هستی می بیند و مدد می دهد و حمایت می کند.

از یک جهت در نهاد خود شخص هم اثر می کند. این که دم به دم نسبت به مومنان، لهم مغفره است.

اما از جهت نهاد درونی، تا .. عمل خیر شستشو دهنده است به ویژه ایمان. این عمل، عمل مطلق است. مثلاً یک شب نشستید و با خدا خلوت کردید، اینجا دل شستشو پیدا می کند.

صحبت آخرت نیست، بلکه در همین دنیا هم صحبت مغفرت پابرجاست، چه از سوی هستی و چه از سوی شخصی که ایمان آورده است.

برخی از آقایان نقل می کنند: من سریع الرضا بودن حق را دیده ام. معیارهایی دارند. می دانند که وقتی ناپاکی زیاد باشد، می بینند که راه ندارند. ولی به تدریج راه را باز می کند. وقتی راه باز شد می بیند که برد و خنکی آمده است. هرچه ایمان شکوفا شود، شستشو می دهد.

لهم مغفره، در همین دنیا هم هست، اگر چه در آخرت هم هست.

رزق کریم هم که هست، ذیل

حدید، ۲۸

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

بنده خدایی می دید که وقتی توحیدش قوی تر شد، با این که بلاهایش سنگین تر می شد، ولی برای او سبکتر می شد.

علامه در همینجا استفاده می کند برای حیات طیبه.

اولی الایدی و الابصار، صاحبان دست و قدرت و بصیرت و

مجادله ۲۲

«كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»

به نظرم آیات ابتدایی سوره انفال را هم باید همین گونه معنی کرد که منظور منحصر به حیات اخروی نیست، بلکه حیات دنیای را هم شامل می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۷ (۲) (۱۳۹۹.۷.۵ / ۸ صفر / شنبه)

روزی معنوی

در قرآن به نام رزق کریم یاد می شود.

نور، ۲۶

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

طلاق، ۱۱

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»

این رزق نیکو چیست؟

این رزق معنوی است. رزق دنیا، در دنیا هم رزق است. مثل ایمان و عمل صالح.

این بیان را علامه در این دو جا داشتند.

حتی در آیه ۲ تا ۴ انفال هم آمده است.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْ لَهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لِلَّهِ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)»

این رزق کریم مخصوص آخرت نیست، بلکه هم در دنیا هست و هم در آخرت.

در دنیا رزق معنوی و در آخرت هم آن چه داده می شود، رزق کریم است.

آن چه که در آخرت است، قابل مقایسه نیست و لذا رزق کریم است.

انفال، ۷۴

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

اعمال خلافت حذف می شود و غفران نصیب می شود. و روزی کریم به او داده می شود.

رزق کریم را به آخرت هم می شود معنی کرد ولی این آیات را نمی شود به آخرت حصر کرد، بلکه دنیا را هم می گیرد.

وجه تسمیه به رزق کریم

سوال: چرا این رزق را رزق کریم گفته می شود؟

این را می فهمیم که روزی معنوی حسابش جداست و این کجا و آن کجا. لذا می شود رزق کریم. لذا در آیات و روایات ما برخی توضیحات هست که مشخص می کند که سرش بر می گردد به این که چطور این برتر باشد؟

طه، ۱۳۱

خطاب به رسول الله

«وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»

این رزق ربک چه معنایی دارد؟

علامه طباطبایی: به مقابله زهره الحیاه دنیا، باید بشود اخروی.

استاد: مقابله درست است ولی در مقابل زهره الحیاه دنیا، رزق ربک است که هم رزق های دنیایی و هم رزق های آخرتی را شامل می شود. این رزق خیر است و چون برتر است کریم است و ماندگار است.

این آیات را حتی می توان درباره رزق دنیایی هم معنی کرد.

قصص، ۶۰

«وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

شوری، ۳۶

«فَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

ما عند الله هم دنیا می شود و هم آخرت. این روزی ها کجا و روزی های دنیا کجا؟!

کهف، ۶۷

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً»

برخی تا ثواب را می شنوند، می گویند: آخرت. در حالی که این ثواب دنیا را هم شامل می شود. ثواب لزوما در آخرت نیست.

چرا برتر است؟ چون به اصل و اساس انسان اختصاص دارد.

دنیا کجا و حقایق معنوی کجا؟!

یونس، ۵۸

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»

موعظه و شفا و هدا می شود فضل.... به آن چه که خدا به تو داد به عنوان موعظه و شفای در دل دارد و در دلت نشست، به این باید خوشحال شوی، این اندیشه قرآنی، رزق کریم را معنی دار می کند. یعنی: قابل مقایسه نیست. گاه در روایات آمده است: این مضمون که: شما که ذکر لا إله الا الله را می گویی، این ها از دنیا و ما فیها برتر است. به آن برتری و

«بَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَذَلِكَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»

لذت نفس هیچ وقت قابل مقایسه با لذت مادی نیست. بوعلی در نمط ۸ این را خیلی خوب توضیح داده است. این که چطور بهجت و سعادت انسان به کمالات انسانی است و ... لذت های مادی فراوانی داریم، ولی گاه به خاطر لذات وهمی، از لذات مادی خود می زنیم.

..

قونوی در توضیح القائنات معنوی:

القائه ربانی، القائه ملکی، القائه نفسانی، ...

تعبیرش از القائه ربانی این است: آن القائی که وقتی می آید، لذت عظیمه همراهش است. لذت عظیمه طویله دارد. که گاه چند ماه ادامه دارد. چون با مغز توحید نشسته است.

این را قونوی توضیح داده است. معیار القائه ربانی، لذت عظیمه طویله است. که خودشان این را می دانند.

این روزی معنوی است که اینقدر قوی است. و الا روزی مادی این قدر قوی نیست.

یکی از این روشنفکران مشرف شده بود حیح، موقعی که در مشعر و منا بود، آن حالت او را گرفت و وضعیت توحیدی برایش پیش آمد. برای کسی تعریف کرد، گفت: این حال چندماه برایت ماند؟ گفت: تا دو ماه.

چرا؟ چون مناسبت دارد با ذات انسان . برخلاف لذات مادی که یک لحظه بیشتر به طول نمی انجامد.

قرآن کریم اگر می گوید: رزق معنوی، رزق کریم است، به دلیل این است که به جهت اصلی و نفسی او گره می خورد. هرچه به توحید نزدیک تر می شود، کرامتش بیشتر می شود.

جان هم برای خودش قوت و غذا دارد. که در روایت است: فلینظر الانسان الى طعامه أي: علمه الذی یاخذه عن یاخذه.

یکی از کسانی که از منظر معنوی به او توحیدهای نابی داده اند که از بین ده هزار سالک یکی هم به او نمی دهند! خدمت کسی رفت و دستوری گرفت و آن آقا گفت اجازه بده استخاره بگیرم، در قرآن آمد: « وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا »

این مساله را فیلسوفان ما خیلی خوب توضیح داده اند که آن چه مایه سعادت است چیست؟

« فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا »

تمام رزقهای دنیایی ما را که جمع کنند، شاید به اندازه یک نماز شب انسان نشود.

یادمان باشد که برخی از روزی ها که فضل خداوند می شود بر ما که عظیم و کبیر است، نباید از آن ها غافل بود.

یکی از اساتید ما می فرمود: درخواستهایتان از خداوند متعال از سنخ رحمت رحیمیه باشد، چرا همه اش در حد رحمت رحمانیه طلب می کنید. رزق کریم را طلب کنید.

بر این اساس، ببینیم چه روزی های معنوی می توان داشت؟

انواع رزق های معنوی

به طور خلاصه: هرچه از سنخ معرفت باشد، هرچه از سنخ احوال معنوی باشد، هر چه از سنخ اعمال معنوی باشد، این ها همه از سنخ رزق معنوی هستند. عمل معنوی مثل توکل.

محمد، ۱۶ و ۱۷

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفَأُ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ ءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) »

علامه: این را خیلی خوب توضیح دادند. زادهم هدی یعنی: به ایشان ایمان افزوده داده می شود که بخش علمی و معرفتی ایشان تکمیل می شود. و آتاهم تقوایم، منظور بخش عمل است که عملشان تکمیل می شود.

افزودن ایمان یک رزق معنوی است.

برخی می گویند باید طلب کرد ایمان حفظ شود، و بلکه افزوده شود و بلکه از مراحل ایمانی بالاتر رفتن و رسیدن به مراحل نهایی ایمانی.

ایمان را باید افزود. آتاهم تقواهم به وسیله عمل آن را آبیاری کرد.

خداوند دو رزق دارد: یکی ایمانی و یکی عملی.

رزق ایمانی: برخی می شود معرفت و برخی می شود احوال.

رزق عملی: آن مقاماتی است که عرفا تعبیر می کنند به : مقامات سلوک.

پس این دو بعد را می توان به سه قسم تقسیم کرد:

۱. معرفت یا شبه معرفت.

۲. احوال خوش معنوی.

۳. عمل. عملی که ملکه جان شد که می شود مقام.

تمام مقامات سلوکی که اهل معرفت گفته اند همه اش می شود مراتب انواع رزق های معنوی. که گاه ایمانی و گاه عملی است.

بنده خدایی که در معرفت قوی شده بود، می فهمید که خدا دارد چه می کند، لذا دعایش متفاوت شده بود. دعا می کرد: خدایا تو خودت در نظام احسن می پذیری که ایمان بر کفر غلبه کند، خدایا ریشه کفر را بکن! اما نه آن گونه که ما می گوییم. اما به گونه ای سخن می گفت که خودش می داند که چه می کند و انجام می دهد. بعد از رزق کریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۸ (۳) (۱۳۹۹.۷.۱۲ / ۱۵ صفر / شنبه)

روزی معنوی

کلا در قرآن رزق کریم، شامل روزی معنوی به عنوان روزی بهشتی می شود. رزق کریم را باید روزی معنوی دانست. روز معنوی در دنیا را هم شامل می شود.

چرا کریم است؟ چون به قدر و قیمت در می آید. قوت و غذای جان است. جان اصل است.

داشتیم انواع روزی معنوی را می گفتیم.

روزی معنوی: از یک منظر روزی عملی و معرفتی می شود عنوان داد.

اما از یک منظر، آن چه با عنوان حقایق و معارف داده می شود. آن چه به لحاظ احوال خوش معنوی داده می شود. همه این ها رزق معنوی است.

آیه ۱۶ و ۱۷ سوره محمد

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)»

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ ءَاتَيْنَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)»

۶۲

یونس،

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

اطمینان، حالت احوالی است.

عنکبوت، ۶۹

«وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

این ها همه احوال معنوی است. که هدایتگری های ..

کسی که کار خیر می کند و نیت خالص دارد، خداوند با ملک او را مدد می دهد، این یک روزی معنوی است. که ملایکه دل ها را محکم کنند. خیلی از موارد هست که مومنین تا کار خیری می کنند، ملایک کمک می کنند، و القاء می کنند که القاءات ملکی خوشی دارد.

در مقابل کسانی که در مسیر خلاف هستند، شیاطین القاء می کنند. «هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَلَوُّ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَلَوُّ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲)»

لقاء ملکی، برای شخص شوق ایجاد می کند و بلکه عزم ایجاد می کند و..

گاه این گونه است: کار خیر کرده است ولی در کنارش کار معنوی توحیدی هم انجام می دهد، می بیند که دل را آباد کرده است، خداوند به او یک معرفت ناب توحیدی می دهد.

این لنه‌دینهم سبلنا، همه حالات خوش را شامل می شود و گاه تبدیل می شود به یک ملکه توکل. قبلا ملکه داشت، و گرفته می شد. ولی الان همه این ها را دارد.

حدید، ۲۸

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

این نورا، آن فضای معررفتی اسست که به او داده می شود. حتی غفران هم شامل می شود. چون شتسوی دل می دهد، احساس وزر و وبال نمی کند. او در کارش وزر و وبال نمی بیند. یکی از مشکلات در کارهای سلوکی این وزر و وبال هاست.

ابعاد روزی معنوی

بعد ایمانی

همین که شخص ایمان اولیه اش محکم می شود، این یک رزق معنوی است.

انیان تعاملش بر اساس دریافتش است. تا یافت،....

کسی که ایمان دارد و جامعه اسلامی به مرحله ایمانی می رسد، خاصیتش این است که در زمین زندگی می کند ولی سر در آسمان دارد.

کسی که به یک دریای بی نهایت وصل باشد، این یک نعمت است. همه جای زندگی من را تغییر می دهد. ..

عزم می دهد عمق می دهد، حرکت می دهد و...

روزی رزق کریم است. که مرحله اولی ایمان مستعار آمد.

همین که از مرحله اسلامی به ایمانی رسید، یک روزی معنوی است. این صنع، صنع ایمان، یک صنع الهی است و خداوند این در را به روی هرکسی باز نمی کند. تا دل انفتاح پیدا کرد و در باز شد و به دریا وصل شد، و از محفظه تنگ دنیا در آمد، می بیند که بزرگترین عمت را به او داده اند.

- بعد از این ایمان محکم می شود، این دیگر عاریه ای نیست. این هم یک رزق معنوی است. اینجا سطح کار و نوع کار تغییر می کند. و انسان را آباد می کند. و انسان احساس آباد شدن و.. می کند.

- القائنات خوش معنوی. القاء دیدن نیست، ولی از یک جهت ... به او لذت می دهد و... این را در بحث های ایمان که داشتیم، اینجا خیلی مفصل توضیح دادیم. الان روزی را باید توجه داشت. مومن ببیند که روزی ها را ...

القائنات خوش تا می آید، می بیند که چه عزم سنگینی برای کار ایجاد شده است. برای مواجهه ناب. و مه

- معرفت های عین یقینی. که برای برخی آنقدر ناب است که احساس می کند به مقصد رسیده است. ..

در القاء قوی احساس حضور می کرد ولی عن غیب است. ولی این مرحله احساس حضوری شهودی می کند.

اینجا احساس دوئیت هنوز در کار است.

- مرحله حق یقینی. اینجا که دیگر دوئیتی در کار نیست. و همه اش روزی معنوی است.

که اگر باز بالاتر رود دیگر میشود: کان فضل الله علیک عظیما.

در کارهای معنوی، هر یک درجه اش فرسنگها متفاوت با درجات پایین تر است.

هر یک درجه گاه احکامش متفاوت است. دیروز این حال را داشتم، اما الان به یک مرحله جدید رسیدم.

بنده خدایی می گفت: در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمدہ می گفتم، ولی حالی داشتم که گویا پنجاه سال این ذکر را می گفتم. احساس امتداد می کرد. زمان برایش بسط پیدا کرد. گرچه به لحاظ ظاهر نهایتا یک دقیقه بیشتر نبوده است.

این ها امتداد مثالی است و بلکه بالاتر.

این ها همه روزی های معنوی معرفتی است. ولی روزی معرفتی حق یقینی با هیچ یک از روزی های پیش از خودش قابل مقایسه نیست.

بعد عمل

۱- انجام اصل عمل. همین که عمل کنم، یعنی خدا به من توفیق داده است کار کنم. یک نور در جان.
۲- تکرار عمل. تکرار عمل، باعث می شود که نور در جان قوت پیدا کند. آن موقع که انفاق می کند، لذت می برد از عمل.

۳- ملکه نوری عمل. بعد از تکرار کردن، ملکه نوری قوی که راسخ در جان است. خود این ملکه که بیاید، خودش یک توفیق است. مثلاً ملکه توکل که بیاید، این ملکه نوری توکل، یک سرمایه آماده ایست که خداوند روزی کرده است. ملکه یک افاضه نوری است که داده می شود. تا این ملکه می آید، یعنی: قدرت و قوت و اقتدار. به گونه ای که بدن هم نباشد در جانش نشسته است. درست مثل این که ما ملکه نوشتن را در جانمان پیاده کرده ایم، الان هم ننویسیم، ولی این ملکه در جان ما هست.

۴- بعد از این سلطان عمل نوری است. مثل حضرت سلیمان که نسبت به احضار تخت بلقیس، سلطان دارد و فوق ملکه دارد و به تعبیر ابن عربی، استرسال دارد و حتی مثل آصف بن برخیا، حتی نیاز به توجه هم ندارد. لذا کسانی که به مرحله استرسال یک ملکه می رسند، به شکل خودجوش از آنها انجام میشود. در حالت استرسال، حتی توجه هم نمی خواهد و به شکل خودکار و خودجوش انجام می شود.

من خیلی می پسندم که کسی القاء ملکی دارد، که گاه مناشئش را می فهمیم و گاه نمی فهمیم.

نوعاً می گویند: شما خودتان را در مسیر خیر نگاه دارید، دم به دم القائات خواهد آمد.

این خاصیت چیست؟ خاصیت همین نکته است که باید توفیقات الهی را نگاه داشت. گاه انسان را می شوراند به سمت این کار.

گاه انسان خبر نداشت و بعداً می فهمد که عجب کار به هنگامی بوده است که انجام داده است.

در استرسال هم گاه زمین تا آسمان فرق می کند.

احوال

۱. گاه انسان کاری را انجام می دهد و در او یک میلی ایجاد می شود. بنده خدایی درباره عالم ربانی شهر یک چیزهایی شنیده بود و حتی ان قلت هایی هم داشت.

۲. بعد تبدیل می شود به شوق و تشنگی

۳. بعد می شود عشق و سرمستی.

که هر یک از این ها خودش مراحل دارد.

ابتدا خوف است و بعد می شود خشیت. خایفا مراقبا. این خوف، اوج خوف است که عادی نیست، خوف هیبتی و عظمتی حضرت حق است، چون غیر از حق چیز دیگری نمانده است. و بدانید که بین عشق و خوف از اول تا آخرش زمین تا آسمان فرق می کند.

کسی که این ها را به او می دهند، احساس می کند که قوت و غذای سنگینی به او می دهند. که تعبیر می کنند به لذت عظیمه. گاه تا شش ماه و گاه تا آخر عمر سرمست است.

که گاه در عمل و گاه در معرفت. اما احوال در معرفت نوعا سنگین تر و عظیم تر است. و ...

برخی از این مجاهدان که می بینم در جنگ و جبهه بودند، در استواری به یک جای خاصی رسیده است و ثابت قدم شده است. این محکم کردن، به جایی رسیده است که اصلا تکان نمی خورد.

این استحکام زیر سر قوت حالی است که خدا روزی اش کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲۹ (۴) (۱۳۹۹.۸.۳ / ۷ ربیع الاول / شنبه)

انواع رزق معنوی

۱. آن چه به لحاظ معرفت داده می شود.

۲. آن چه به لحاظ احوال داده می شود.

۳. آن چه به لحاظ عمل داده می شود.

ما گاه در غبار بدن و دنیایم افتیم، فراموش می کنیم احوال خوشی که برایمان پدید آمده است. ولی گاه که یادمان می آید، می دانیم که حاضریم همه چیز را بدهیم و آن حال را داشته باشیم.

در احوالات آیت الله علامه محمدتقی جعفری، در حوزه نجف مطرح شد که آیا حاضرید زیباترین زن را به شما دهند، در قبال حبّ امیرالمومنین علیه السلام. که ایشان خیلی به جدّ گفت: من حاضر نیستم حبّ حضرت را با هیچ چیزی معامله کنم! که بعد از این حال خوشی به ایشان دست داد.

این نوع نگاه به دنیا که دنیا جیفه است. بی ارزش است و محبت و ولایت اهل بیت چه چیز نابی است که به او داده اند.

ملکات ناب که وقتی آمد، چقدر ارزش دارد. مثلاً ملکه توکل که آمد، هیچ تکان نمی خورد. می بیند، هیچ او را تکان نمی دهد.

حتی بعضی از شهدا را دیده ام که این ها واقعا در آن لحظه حاضر نبود ذره ای از منطق شهادتش را بدهد و به او تمام دنیا را بدهند. مثل روز برایش روشن بود.

منطقی که داشت، این است که آنجا لذتهای دایمی بهشتی داریم. ..

گاه می گوید: من با خدا بودن را با هیچ عوض نمی کنم یا توجه اهل بیت را با هیچ چیز عوض نمی کنم.

گاه این را می دانیم ولی گاه حال و حسّش باید باشد.

البته باید رزق مادی باشد و انسان باید عزتمندانه زندگی کند، ولی یاد بگیرد که اینجا را درست کند. جهت رزق معنوی را درست کند. رحمت رحیمیه و گاه یک لحظه با خدا نشستن را.

معرفت و حکمت. عمل و ملکات عملی صالح و احوال خوش معنوی.

نوعاً آقایان عرفا این ها را بیش از همه و بهتر از همه توضیح داده اند.

خواجه عبدالله قسم اولش در منازل بدایات است و بعد در ابواب، احوال را توضیح می دهد. ظاهراً در منزل ۸۰ تا ۹۰ این احوال را توضیح داده اند.

لذت عظیمه ماندگار. گاه شخص یک حال خوشی برایش دست داد، تا آخر عمر، سرمست است.

بیش از همه، در بیان عرفا پیدا می کنید. و اگر کسی این ها را خوب پیدا کنید از کلمات عرفا، خیلی عالی است. تا چشم تیز شود و ببینید که در قرآن و روایات چقدر از این بحث ها آمده است. فراوان آمده است. دیده ام که شخص چطور با قرآن احوال عشقی دارد و می بیند و ..

ما با لاتنقض الیقین بالشک، را چقدر کار کردیم و عمر گذاشتیم و وقت ما را گرفت و می گیرد. اما در باب این دست از روایات معارفی و عشقی را چقدر کار کردیم؟

حارثه بن مالک گفت: «عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا»

چه احوال خوشی داشت.

از آن طرف القائنات و احوال شیطانی هم داریم. که انسان در چه وسوسه ها و دام هایی می افتد. بنده خدایی که از احوال شکاکان توضیح می داد، می گفت: شکاک مثل یک گول پوکیده از درون است.

- عرفا تعبیری دارند: همان طور که اگر انسان غذا و آب نخورد می میرد. اگر رزق معنوی به اون نرسد، می میرد. واقعا می میرد. اگر رزق و روزی معنوی نخورد، می میرد. لذا می گویند: صبح ها را از دست ندهید، بین الطلوعین را از دست ندهید. ما در روز هر کدامان سهمی از رزق کریم داریم. باید قوت و غذا هر روز برسد.

باید به دنبال تحصیل رزق معنوی باشیم. کسانی که از جهت روزی معنوی قوی شدند، اگر یک روز نخورند، می فهمند که چرا این طور شده است.

در فتوحات موصلیه آورده است این مطلب را. سهل تستری هم این را دارد.

تا رزق معنوی را نمی بینند، حیات از آن ها گرفته می شود.

اسباب ازدیاد رزق معنوی

چه چیزهایی باعث می شود رزق معنوی زیاد شود؟

حرف شنیدن برای این که بدانیم چه طلب کنیم

خدا روزی رسان است و به هر فردی هم به حکمت می دهد. ولی طلب را از شما می خواهد. باید تشنه بود و طلب داشت و پی گرفت تا روزی معنوی بیاید. باید یادگرفت و دست به کار شد تا در آدم پیاده شود. تا همت نباشد و دست به کار نشویم و طلب نباشد، راه دارد.

ابتدا چهار کلمه بشنوید، خوب آدمی فربه شود از راه گوش. بعضی مواقع می توانیم روزی معنوی سنگینی پیدا کنیم ولی به همین اولیات اکتفا می کنیم.

چرا آخر به این اولیات اکتفا کنیم!؟

می شود با اندکی افزودن معرفت، همان نماز یا روزه را عمق بخشید تا روزی ها سنگین شود.

خیلی باید حرف شنید. لزوماً به گفتن کسی نیست، بلکه کتابی می خوانید یا نوشته ای از کسی می خوانید. حتی در رفتار یک ولی خدا، کم کم مطلب از آن می گیریم. باید حرف شنید. و حرف را از اهلش بشنویم. و اسرار شریعت بشنویم و در این فضا خودمان را محروم نکنیم.

این شنیدن یک مرحله طلب روزی است. اول باید بشنود تا بداند که چه خبر است و چه نعمت هایی هست، چه مراحل هست؟

بسیاری از بزرگان ما سر سفره صدرا شده اند عارفان درجه یک. مثل ملاعلی نوری. ایشان ۶۰ سال در حوزه تدریس کرد. و در همان ایام استادی همه چیز را می دانست، حرف های صدرا را می دانست. فلسفه صدرایی تشنگی می آورد. تا جایی رسید که: من باید دست به کار شوم. به او ذکری دادند و انجام داد، دید هیچ نمی شود. چون عالم بود، گفت: باید خودت ذکر شوی.

تا جایی رسید که می گفت: هر وقت نیاز داشتم تا خدمت اهل بیت برسم، می رسیدم.

حاجی سبزواری هم از عرفای قدر است. فیض کاشانی، همینطور. در اشعارش چقدر سوز و شور هست.

خیلی ها را دیده ام که حرف های نهایی صدرا را قبول نکرده است در وحدت شخصی، ولی رگه های عرفانی پیدا کرده است.

حرف شنیدن، حرف ناب شنیدن. نه شنیدنی که سر از خاک در می آورد و...

انسان باید حرف بشنود. این اول طلب است.

لازمه اش این است که هیچ وقت خودمان را از این فضا دور نکنیم، بشنویم، یاد بگیریم تا عمل کنیم.

بعد از طلب، دست به کار شویم.

توضیح طلب

پیرمردها یا پیرزن ها را دیده اید که می نشینند چند ساعت قرآن و مفاتیح می خوانند. با این که خیلی معرفتش عمیق نیست، اما مقید است یک ساعت و نیم یا دو ساعت بنشیند.

انسان هم در مقام طلب و عمل، سعی کند ۱۰ دقیقه بعد ۲۰ دقیقه و بعد کل بین الطلوعین.

این عمل که ادامه پیدا کرد، بعدش، عمل را درست کن. ظرایف را حل کنید، مشکلاتی که در عمل پیدا می شود را حل کرد.

کسانی که در کار علمی هستند، چه می کنند؟

آدم وقتی خوب به خدا وصل شود باذن الله اش خیلی قوی می شود.

بنده خدایی می گفت: اگر ۹۹ سال از ۱۰۰ سال عمرم بگذرد و من به جایی نرسیدم، رها نمی کنم.

کسی که اینجا طالب باشد، اگر اینجا به او ندادند، قطعاً در نشأه بعدی به او میدهند.

اگر طلب تبدیل شود به عزم و همت سنگین، کار تمام شده است. نوعاً به اهل همت می دهند نه به کسی دیگر. اگر دیگری هست، مناسبت ذاتی دارد. که حسابش جداست. باید همت داشت و دست به کار شد. روز و شب برنامه داشت.

برخی از اساتید می فرمودند: شما بین الطلوعین را آباد کنید، خودش راهبر شماست.

برخی می گویند: حتی صدای سنگینی شنیدید، در مکاشفه تان اثر دارد.

خداوند دهان باز طالب روزی را بی روزی نمی گذارد.

طلب روزی حلال، طلب رزق کریم. حرف شنیدن و دست به کار شدن. عزم جدی پیدا کردن و قانع نشدن به هر چیزی.

بوعلی: کسی که در مسایل علمی بگوید: این قدر بس است، از فطرت انسانی به دور است.
لذا یکی از اساتید ما می گفت: تو روزی ات بی انتها است و هیچ وقت به حدی قانع نشو!

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۰ (۵) (۱۳۹۹.۸.۱۰ / ۱۴ ربیع الاول / شنبه)

اسباب از دیدار رزق معنوی

۱. عزم و همت و تشنگی و تلاش

که در واقع یک نوع طلب روزی معنوی است.

طلب روزی مادی به ضرب فی الارض و رفتن و یافتن و رسیدن است.

درباب روزی معنوی هم نیاز به عزم و همت و تلاش دارد. کار مهمی است و استمرارش هم شرط است. دست به کار شدن و همت داشتن و عزم داشتن چیزی است. استمرار هم چیز دیگری است. انسان باید تشنگی را داشته باشد و انسان باید خودش را خیلی زود روبه راه کند. این که گاه می بیند که چرا تشنگی و شیفتگی قبلی نیست؟! قلب گاه اقبال و ادبار دارد، چاره کردن گاه به التجا است. و اولش نیاز دارد به محاسبه و توجه نفس. مواظب نفس باید باشد. که عادی از کنارش بگذرد. خودش را تشر بزند و محاسبه کند و مشارطه کند که چرا اینجور شده است. حتما بداند که خللی پیش آورده است که این طور شده است. انسان باید خودش را روبه راه کند. اول محاسبه و بعد التجاء.

برخی از کلمات را و آیات و روایات را مکرر برای خودش بخواند و در جانش این ها را پیاده کند.

شروع می کند به توبه و انابه و ... آن را مکرر برای خودش می خواند. گاه عظمت این که چه راه سنگین و مهمی است، را به رخ خودش می کشد، و خودش را زود تکان می دهد. که چطور باید بشود و تو کجا هستی؟
وقتی این حال دست می دهد، دور افتاد، احساس دورافتادگی کردن، گاه خودش دست می دهد و گاه انسان باید در خودش ایجاد کند.

چرا باید فاصله بگیریم؟ احساس غربت و سقوط و هبوط... تا این دست می دهد، خیلی از کارها خودش حل می شود.

در باب یقظه شنیدید: نور یقظه که دست می دهد، انسان احساس می کند که در لجن افتاده است. احساسی که در واقعیت ما اثر می کند.

کسی که کارهای روحی داشت، معنوی داشت، بحث قبض و بسط روحی را شنیدید، می گویند: قبض نردبا عروج است. کسی که اهلش است، تا یک لحظه نمی خورد، احساس می کند که عقب افتاده است.

کسی که در کار روحی است، کمی فاصله می افتد، احساس می کند که خیلی فاصله گرفته است و خیلی ضرر می کند. بعد جزع فزع می کند. برخی از این جزع فزع های عارفان را انسان می بیند، آن قدر شیرین و ناب است، که خیلی اثر دارد.

اولین چیزی که باید روی دهد، احساس خفگی و احساس دورافتادگی و حرمان است.

برخی ککشان نمی گذزد که چیزی شده است. ولی برای اهلش، این احساس دورافتادگی خیلی مهم است.

این نیاز دارد به محاسبه، ولی کسی که حال هر روزه اش شده است، او حرمان را احساس می کند.

بحث سر روبه راه بودن معنوی است. احساس دورافتادگی کردن است.

۲. شکر نعمت و کفران نکردن

در قرآن هم آمده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

در روایات گفته اند: شکر این است که بدانید که کی به شما داده است. یعنی: معرفت. بدانی که این از جانب خدا به شما داده شده است.

کسی که القائات پشت سر هم دارد، متوجه نیست از کجاست! و او متوجه نیست، و این شکرگزاری مناسب نیست!

این منطق قاورنی است که می گوید: من با علم خودم این سرمایه را جمع کردم.

منطق دینی ما این است که «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»

اگر روزی معنوی می آید و ملکاتی که دست می دهد و داده می شود، معرفت حق که داده می شود، معارف سنگین که داده می شود، باید خیلی دقت کرد در شکر کردن. وقتی آدم تا احساس می کند، در مسایل مادی مساله شکرگزار بودن و نبودن خیلی آشکار است. اگر شکرگزاری نشود، خیلی زود جمع می شود.

گاه حال معنوی برایش اصل می شود نه خدا. به حال و معرفتش بیشتر بند است تا به خود خدا.

باید دانست که معرفت از خداست و بیشتر شاکر بود. انسان باید یاد بگیرد که سر صحنه شکر کند. می داند که از خداست که همین خودش یک نوع شکر است. در عین حال بیش از این هم می تواند شکرگزار باشد.

قاعده شکر را می آورند سر صحنه، و همانجا ارتباط برقرار می کنند.

جالبست که: کسانی که کار روحی می کنند، همانجا شکر سنگینی می کنند سر صحنه، ولی از جهت زمانی سه ثانیه هم نشده است. در عین حالی که شکر سنگینی می کند. مثل این که دو روز درگیر شکر بوده است.

کسی می گفت: در سجده گفتم: سبحان ربی الاعلی و بحمده گفتم و چند ثانیه صبر کردم و ذکر دیگری گفتم. ولی احساس کردم که به اندازه یک روز درگیرش بودم. احساس بسط می کند. شکرش بسط یافته است ولو از جهت زمانی خیلی اندک باشد.

یک راهش هم این است که برنامه بگذارد و وقت بری شکر بگذارد. «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»

کفران نعمت

- اگر شکر مناسب حال و مقامش نباشد، این یک نوع کفران نعمت است. کسی که به مرحله بالاتر رسیده است، نباید شکرگزاری اش مثل قبل باشد، بلکه باید مناسب شأن خودش باشد. گرچه خداوند اوایل برای عموم سخت نمی گیرد، ولی به وقتش، نعمت را از آن ها می گیرد. چرا که شخص خودش را به مرحله پایین تر کشیده است.

- گاه بدین صورت است که شخص به جایی می رسد، اما او را هدر می دهد. مثلاً: چیزی به او داده اند، باید وقتی را بگذارد و آن حال خوش را مثلاً ادامه دهد، ولی بلافاصله رها می کند و ادامه نمی دهد و به سراغ کار دیگری می رود. این یک نوع کفران است. اگر حال خوش دادند و ۱۰ یا ۱۵ دقیقه فرصت داری، در همان حال باش! استمرار بده، اما گاه کاری نمی کند و می گذارد کنار.

بنده خدایی می گفت: من قدرت ندارم و خطورات می آید، این اشکالی ندارد و خطور می آید و فرصت را از او گرفت و از دستش رفت. که اتفاقاً این فرصتی است برای تمرین نفی خواطر. اما آنجا که قدرت دارد و وقت دارد، چرا خودش را منصرف می کند؟ مثل این که غذایی را به او میدهند، نصفش را خورد و نصفش را ریخت.

در وقتش باید استفاده کرد، وقت حرف زدن نیست، وقت کار فکری کردن نیست.

- گاه کفران صریح میکنند. یعنی: نقیض آن مرتبه ای که به او داده شده است را ایجاد می کند. اجرا می کند. علمش را دارد، ولی نقیض را ایجاد می کند و به حرف می آورد. این کفران صریح است.

شکر هم سطوحی دارد. و نفس اعمال کردن هم خودش شکر است.

اگر کسی بخواهد روزی معنوی برایش ماندگار شود، راهش شکر است. خود شکر روزی معنوی است. این روز معنوی را باید افزون کرد با این سبک. «فاز ثم فاز» است که گاه نمی تواند احصاء کند. آنی که در یک لحظه به من دادند. الان هرچه می خواهم بنویسم، نمی توانم همه اش را احصاء کنم. اگر این باشد، ...

پس یکی از اسباب ازدیاد رزق، شکر است و کفران نکردن.

۳. درک بین الطلوعین

در روز بهترین اوقات است. در هفته، شب جمعه و روز جمعه و در سال، ماه مبارک رمضان.

در روز، روزی را بین الطلوعین روزی را تقسیم می کنند.

بنده خدایی می گفت: کل روز کشک است و روغنش بین الطلوعین است. یعنی: بین الطلوعین این قدر اثر دارد. واقعش این است که بین الطلوعین خیلی اثر دارد، در روایات آمده است که: وقت روزی ددن خدا و تقسیم ارزاق است.

به ویژه این وقت بین الطلوعین، مهمه برای روزی معنوی است. که خیلی باید مراقبت کرد این وقت را.

برخی از آقایان تاکید می کنند: در بین الطلوعین در رختخواب نروند. البته اهلش، کسی که اهلش نشده، همان ده دقیقه را بیدار باشد و بعد بخوابد.

مزاج بدنی را باید مراعات کرد و نباید از بین برد. باید مراعات کرد.

برخی می گویند: در رختخواب نروید، حتی اگر هم خواب آمد، در همان محل عبادت خوابش ببرد! در روایت هست که: خداوند مباحثات می کند به بنده اش که در سجده خوابیده است!

پس بین الطلوعین، جای طلب روزی سنگین معنوی است. یک طلب ویژه است.

در عین حالی که برنامه هم دارد، قرآن، ذکر، دعا و...

برخی از اساتید می گویند: بین الطلوعین، راهبر است. اگر مناسبت پیدا شود، به انسان می گویند که چه کار باید کند!

در بیان یکی از ایامه آمده است: پدر ما را وادار می کرد که بین الطلوعین را بیدار باشیم.

این ساعت، بهترین وقت خلوت است. چون غالب موارد انسان مزاحم دارد. گرچه می شود که وقت های دیگری را هم فراهم کرد.

ما یک وقت خلوت می خواهیم که بین الطلوعین بهترین وقت است. که درباره روزی معنوی سنگین تر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۱ (۶) (۱۳۹۹.۸.۱۷ / ۲۱ ربیع الاول / شنبه)

بحث رزق مادی را در سال قبل مطرح کردیم. امسال بحث رزق معنوی که به اسم رزق کریم و رزق حسن آمده است را مطرح کنیم.

انواع رزق معنوی را گفتیم. رسیدیم به اسباب ازدیاد رزق معنوی.

اسباب ازدیاد رزق معنوی

۱. عزم و همت و تشنگی. که بسان طلب روزی است در رزق مادی.

۲. کفران نعمت نکنیم و شکرگزار باشیم. واقعا شکر موجب ازدیاد است. التفات باشد و سر سفره خدا نشستن. لئن شکرتم لازیدنکم.

۳. درک بین الطلوعین را هم عرض کردیم.

۴. صبر و استقامت

بیشترین روزی ها و عمیق ترین روزی ها مربوط به صبر است. صبر و استقامت را توضیح داده اند آقایان: کسی که استقامت و صبر نداشته باشد، مقامات معنوی به او داده نمی شود. گرچه حال به او داده می شود، ولی مقام خیر.

مقام مشخص است که ملکه شده است و دم به دم سر سفره می نشیند. مقامات معنوی که برای انسان حاصل می شود، همیشه می خورد و قوی ترین ها و بهترین ها را استفاده می کند. حال برای این که لبی تر شود خوبست. اما این که ادامه دهد و استقامت بورزد، خیلی از مشکلات را حل می کند.

سجده، ۲۴

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»

امام یعنی آن مراحل نهایی، که به ملوت وصل است و با ملکوت کار می رسد. به امر ما کار می رسد. که از آن تعبیر می کنیم به ایصال الی المطلوب و دستگیری می کند به لحاظ باطنی. به واسطه باطن عالم، همه را هدایت می کنند. چرا؟ چون صبر کردند و به آیات ما یقین کردند. و این ماندگار بود و صبر کردند.

این صبر، صبر بر دین باشد و امتحانات الهی باشد، در جریان حضرت ابراهیم که امتحانات را تمام کرد، آن گاه به مقام امامت رسید. کی رسید؟ وقتی که صبر بر این ها کرد.

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

صبر به طور کلی، در تمام مسایل معنوی باید صبر کرد.

در مورد ملاحسینقلی همدانی می گویند: ۳۰ یا ۴۰ سال در کار بود و هیچ ندادند. اما او دست از کار نکشید. چرا؟ چون او ملهم شد که یکبار پرنده ای دید که یک نانی یا غذایی بود که بزرگ بود، آن قدر آمد و نوک زد تا آخر موفق شد که آن را با خود برد.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»

چرا باید استقامت ورزید؟ چون باید مناسبت پیدا شود.

جناب خواجه نصیر این گونه توضیح می دهد: مثل زغالی که خیس است، زغال خیس که روشن نمی شود. باید کنار آتش باشد تا تری اش گرفته شود. و باید خوب داغ شود تا به تدریج روشن شود و به تدریج سرخ شود. تا سرخ نشده باشد، اگر از کنار آتش فاصله بگیرد، دوباره سرد شود. اما تا جایی که سراسر شعله شود و روشن شود، و انگشت آتش شود، آن وقت است که خودش شده است آتش.

در صبر چنین حالی را نیاز داریم که آدم را مناسبت می دهد با ملکوت عالم. بدون صبر ممکن است حال بیاید ولی تبدیل به مقام نمی شود.

در کارهای علمی، شخص قریب الاجتهاد بوده است ولی الان بلید هستم. حتی اولیاتش را هم نمی دانم. چون فاصله گرفتم.

در بحث های سلوکی هم این گونه است. باید استمرار داشت تا درست شود.

کسانی که خطاطی می کنند، اگر ادامه ندهد، می بیند که دست برگشت به حالت اولش.

باید استقامت داشت و ادامه داد. و یک دست به کار شدن دایمی می خواهد، نباید کم کرد.

روایات اربعین ما که من اخلص لله اربعین صباحا یا آن روایت امام باقر علیه السلام که فرمودند: کاری را که شروع کردید، حداقل یکسال داشته باشید.... برای این است که کاری که انجام می دهید مناسبت ایجاد کند و به مقام تبدیل شود.

در نمط ۹ اشارات بوعلی توضیح می دهد که چگونه باید عمل کرد تا تبدیل به معرفت شود و سکینه ایجاد شود. استقامت باید پولادین باشد. برخی را دیده ام که خیلی خوش برای خودشان حل کرده اند.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»

چون صبر کردند.

نحل، ۱۱۰

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

غفران آلودگی های گذشته را پاک می کند و رحیم هم روزی هایی که می دهد و روزهای معنوی ای که خداوند عطا می کند.

کسانی که بعد از این که زجر کشیدند ولی کوتاه نیامدند، و مجاهده کردند و صبر کردند، این ها مورد غفران و رحمت الهی قرار می گیرند.

برخی می گویند: تا عمر دارم می خواهم بین الطلوعین را آباد کنم. تصمیم این است و کوتاه نمی آیم ولی این که خداوند چه بخواهد من نمی دانم.

بقره، ۱۵۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»

خداوند با صابران است.

زمر، ۱۰

تعبیر دیگری که به ازدیاد روزی مطرح است.

«إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

این اجر بی حساب جای تامل فراوان دارد.

مرحوم ملاحسینقلی همدانی بعد از ۳۰ سال که به او دادند چیزهای عجیبی دادند که از کسانی که از او جلوتر بودند هم سبقت گرفت.

یقین داریم و مشخص است که اگر کسی در اینجا به او ندادند، در برزخ حتما به او می دهند.

خداوند فضلش زیاد است و بی اجر نمی گذارد.

یوسف، ۹۰

«إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

در راه درست و تقوا کوتاه نمی آید و ادامه می دهد و صبر به خرج می دهد. صبر همراه با تقوا نتیجه اش این است که خداوند اجر محسنین را ضایع نمی کند.

لذا برخی از آقایان می گویند: بیشترین چیزی که نتیجه می دهد، صبر است.

یکی از چیزهایی که در روزی معنوی دقت کرد، این است که منطق پشت صحنه صبر را بدانیم چیست که به اینجا منتهی می شود.

منطق صبر

برخی می گویند: ما این هم صبر به خرج دادیم، چه شد؟

قرار نیست که کار معنوی تاثیرش آشکار باشد، بلکه وقتی رفت آن سو، می بیند و می فهمد که به ذاکر چه می دهند.

این احتیاج به یک منطق شفاف دارد. و بعد به دنبال چیز دیگری نرویم.

این که انسان چیست و کمالش چیست؟

بوعلی در نمط ۸ اشارات، بهجت و سرور که بحث می کند، می رسد در نهایت به این که: کمالی که عال العال انسانی است، کمالات عرفانی است.

بعد در نمط ۹ درباره سلوک عارفان در باب عرفان توضیح می دهد. اولاً باید منطق سلوک و عرفان را یاد گرفت که منطقتش چیست؟

اگر کسی بداند که آخر کمال این است و باید رسید، هیچ وقت پشیمان نمی شود. ولی اصلش این است که منطق اول را باید درست کرد. ولی بیخود خود رمعطل کردی و حقایق و معارف را خواندی و ... چرا کردی؟ به چی رسیدی؟!

باید منطق کمالی را یاد گرفت. ما اگر کارفرما یا کارگر و طلبه یا مغازه دار و ... هستیم، بدانیم که مکثی که در دینا می کنیم به این امور دنیایی نیاز داریم ولی در دنیا نیاز داریم برای این که به کمالات برسیم.

اینجا شفاف کرن منطق صبر است که من صبر می کنم برای چه؟ از طریق مباحث عقلی می توان این منطق را روشن کرد.

اهمیت مباحث عقلی

مباحث عقلی حوزه را باید قدر دانست. که راه به انسان یاد می دهد. خواندیم ولی وقتی خواندیم توجه کنیم که چی خواندیم؟ بعد آن را به واقعیت وجودی خودمان تبدیل کنیم.

مشکل بسیاری از افراد این است که مبلغ علمش به تعبیر قرآن، دنیاست. هرچه می کند دنیا را می طلبد.

اما اگر کسی معقول خوانده باشد، می فهمد که چقدر ابد ساخته است و چقدر به کمالش نزدیک شده است.

چنین کسی است که منطق صبر را به خوبی می فهمد.

بله گاهی طبع همراهی نمی کند، ولی همین منطق صبر کمک می کند تا بتواند به تدریج آن کار را انجام دهد.

لذا توصیه می کنم: سروران بحث های انسان و کمال انسان را در فضای معقول ما بخوانند. واقعا پرفایده است!

نغمه های شیطانی معمولا برای کسی است که این حقایق را متوجه نیستند.

- پس یکی از کارهایی که کمک می کند ما در صبر موفق شویم، این است که منطق صبر را بدانیم.
- یکی هم با کسانی که صبر می ورزند، همراهی کردن. خیلی تاثیر باشد. یکی از عالمان ربانی را سراغ داریم که نمره اش در درس خواندن ۲۰ است و در حضور و ادب مع الله هم ۲۰.

رفت و آمد کردن با این افراد هم خیلی می تواند مشکلات را حل کند.

الگوی جلوی چشم خیلی موثر است.

ما که از اول نمی توانیم مثل آیت الله العظمی بهجت از اول روزی ۱۲ ساعت به ذکر مشغول باشیم!

برخی از اساتید می گفتند: درس را بخوان، نیت را بکن لله!

افراد صبور و با استقامت را ببینید، خیلی موثر است. گرچه خواندن زندگینامه ها خیلی موثر است.

این که باید صبر را بیاموزیم، گاه از منطق شفاف است و گاه ..

گاه انسان کاری معنوی انجام می دهد ولی یک دفعه خسته می شود. در روایات هست که به نوعی رفق و مدارا

به خرج دهید تا خسته نشوید. باید مدارا کرد تا انسان بتواند در اعمال عبادی بتواند توفیق پیدا کند.

باید عاقلانه کار معنوی کرد. واضح است و باید مواظبت کرد تا نفس تأبّی نکند. باید حسابرسی های ویژه کرد تا صبر از ما گرفته نشود.

پس اولاً باید منطق صبری را درست کرد و شفاف کرد.

ثانیاً با افرادی که در این زمینه قدر هستند همراهی کنیم و الگو بگیریم.

ثالثاً: حسابرسی های ویژه داشته باشیم. هر کسی به حسب طبع و مزاجش عمل کند. بیخود از خود توقع نداشته باشیم.

این که خانمی خانه دار است، چرا برای خودش برنامه ای می ریزد، که به دلیل درگیری با بچه ها نمی تواند عمل کند. اما اگر برنامه را متناسب با شرایطش بگذارد، چه اشکالی دارد؟

در کار روحی هست، در کار علمی هم همین طور است. به اندازه ظرفیت و توان باید از خود انتظار داشت. برنامه مستمر، خودش صبر می آورد.

یک چیزی هم که هست این که از صبر، صبر می جوشد. که باید به این توجه داشت.

این تمرین ها و صبر کردن ها، انسان را به تدریج می کشاند به آن چه که قرآن گفته است و خیلی موثر است در ازدیاد روزی معنوی.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۲ (۷) (۱۳۹۹.۸.۲۴ / ۲۸ ربیع الاول / شنبه)

اسباب ازدیاد رزق معنوی

۴. ادامه بحث صبر و استقامت

...

در مسیر خیر و حق بودن و در کارهای اجتماعی قدم زدن و صبر کردن بر مشکلات روحی معنوی، بر مشکلات اجتماعی ای که پیش می آید. در بیماری هایی که پیش می آید، مخصوصا اگر صبر بالله شود، این خیلی عالی و ناب در می آید مخصوصا در هدایت جامعه به سمت الله.

این ها روزی های معنوی را برای جامعه می افزاید.

برکات آسمان و زمین به لحاظ معنوی هم به صورت شخصی است و هم در صحنه اجتماع.

الان در ایام کرونا صبری که مردم می کنند و تحملی که می کنند و توجهی که به سمت خدا می کنند، روزی های معنوی خاصی نصیب عموم مردم می شود.

حتی صحنه های سخت تری هم که پیش می آید، موقعیت خیلی خوبی است برای بازگشت به سمت خداوند متعال.

استغفار اجتماعی داریم.

در قرآن هم آمده است:

«وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال، ۲۵)

لذا استغفار عمومی و التجاء عمومی خیلی موثر است. قرآن کریم هم فرموده است که اگر استغفار کنید، خداوند رزقش را زیاد می کند.. باید صبر کنیم و استقامت بورزیم و محکم هم بایستیم و کوتاه هم نیاییم.

اصلا آمدیم در دنیا برای چه؟ فقط لذت بردن نیست، بلکه خود را بسازیم، بلکه جامعه را بسازیم. و همه جامعه با هم صبر و شکر را داشته باشند.

۵. طهارت و تقوا

«دم علی الطهاره، یوسع علیک الرزق»

این بحث را محقق قونوی در شرح حدیث آورده است و در مصباح الانس فناری هم منتقل شده است.

اگر انسان بخواهد نیت و دغدغه هایش را طاهر نگاه دارد، باعث گسترش روزی می شود.

آن چه آقایان درباره سطوح منازل توضیح می دهند، زمینه سازی طهارت های پی در پی ای است که آمادگی ایجاد می کند برای تفضلات بعدی حضرت حق.

توبه، ۱۰۸

«لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»

من چون پاکی را دوست دارم به سمت مسجد می آیم. دوست دارم از نقایص و خلیط و افکار بد و پلید در بیایم. این ها مردانی هستند که دوست دارند پاک شوند. خداوند کسانی که دوست دارند پاک شوند را دوست دارد.

قبلا هم عرض کردم: در قرآن کریم یحِب و لا یحِب که درباره خداوند آمده است، خیلی مهم است. یعنی: نظام عالم با اوست. یعنی: عنایت خداوند را به سمتش جلب کرده است. یعنی: تمام عالم که جنود الهی هستند به سمتش میل دارند.

این خاصیت آن چیزی است که خداوند دوست داشته باشد.

خداوند به سمت آنها روانه می کند .. تکریم های ویژه خودش را. عمده مساله اش این است نه تنها در مسایل مادی، بلکه در مسایل معنوی. حتی در مسایل مادی هم دست بنده را می گیرد.

بشر هستیم، خطا از ما سر می زند، ولی دوست داریم پاک شویم، وقتی اینجور شد، .. گاه به او یک دل شکسته می دهد. آن وقت خداوند در این دل شکسته حاضر است. می شود تعبیری اینچنین داشت که خداوند سبحان او را آماده و تطهیر می کند. تطهیر یک نوع برطرف کردن آلودگی است. تا برطرف می کند، فطرت ما فطرتی است که تا لاله گفته می شود، الا الله خودش می آید. وقتی ناپاکی بر طرف شود، از آن طرف خودش می آید.

خداوند کسانی که تصمیم دارند خودشان را پاک کنند، دوست دارد. نفس اماره هست، دوست ناباب هست، جامعه آلوده هست و... انسان خطاکار است. کسانی که در مسجد می روند، کسانی هستند که می خواهند پاک شوند. که زمینه تفضل حق می آید. حقیقت قرآن و کتاب مکنون را لایمسه الا المطهرون. ناپاکی با حقیقت قرآن نمی سازد. اگر پاک باشند، می توانند درک کنند.

حتی در جریان حضرت لوط آمده است: آن ها می گویند: این ها ادعای طهارت می کنند. «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»

یکی از راه های ایجاد طهارت، تقوا است. بخشی بسیار قابل توجه تقوا، حذر کردن از خلاف ها و بدی هاست که همان طهارت است. از خطورات غلطی که دارد رنج می برد، دوست دارد پاک شود، حذر می کند. این را تقوا یاد می کنند.

طلاق، ۲ و ۳

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)»

انسان طلب طهارت کند. خویشتن داری کند. و سعی کند جلوی خطورات را بگیرد. بگوید: خدایا من نمی خواهم بی ادبی کنم و مرتکب این اشتباه شوم، روزی معنوی اش که زیاد می شود، روزی مادی اش هم زیاد می شود.

انفال، ۲۹

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

خداوند به شما معرفت می دهد یا القای معرفت می کند. شما را راه می اندازد. تا طهارت و تقوا هست، این تبدیل می شود به روزی معنوی. این کم چیزی نیست. انسان موجود شعوری ارادی است. فرقان معرفتی است که از طرف خدا به انسان داده می شود.

لذا یکی از راه هایی که داریم، تداوم بر طهارت است.

ادبیات طهارت و تقوا در قرآن آمده است.

ادبیات تزکیه هم در قرآن آمده است.

تزکیه دو معنی دارد: که یکی از آن ها بحث طهارت است.

«قد افلح من زكّاهها» یعنی: هم پاک کردن و هم نمو دادن. اصلش با تزکیه می شود که انسان جوی جان را لایروبی کند که آب های جان می آیند، اثر می کند.

لذا وقتی شاگردان به مرحوم قاضی می گفتند که دستورات را اجرا می کنیم، اثر نمی کند، می فرمود: درلابلای جان شما ناپاکی ها و آلودگی هایی است، که ان ها حقایقی که می آید را آلوده می کند.

یکی از چیزهایی که باعث می شود که حقایق برجانمان بنشیند، زمانی است که ما اهل طهارت شویم. پس تزکیه و تقوا و طهارت، ادبیاتی است که وجود دارد که بعد رفع عیب و نقایص می پردازد فطرت ما آلوده می شود که باعث می شود نتواند بر اساس فطرت اولیه اش کار کند. اما پاکی و طهارت که بیاید، باعث می شود که از آن سو رزق من حیث لایتحسب بیاید. وقتی دوام طهارت باشد، آن وقت فاز ثم فاز.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۳ (۸) (۱۳۹۹.۹.۱ / ۵ ربیع الثانی / شنبه)

اسماء الهی و تعامل سلوکی با آن

در مورد اسباب ازدیاد رزق معنوی، ۵ سبب را گفتیم. که حصر نیست، دوام طهارت، چگونه است که چگونه بود تا به فنا رسید. وقتی به فنا رسید چگونه باید بود که به بقاء بعدالفناء رسید و بعد چگونه باید بود تا تتمه انیت برداشته شود. قونوی در شرح الحدیث قونوی این بحث طهارت را توضیح داده است. در مصباح الانس هم این متن آمده است.

نکته هایی درباره رزق معنوی

نکته اول

در روزی مادی گفتیم: باید به اندازه عفاف و کفاف طلب داشت. اینجا چطور؟

اما در روزی معنوی، هیچ حدی ندارد، بلکه باید هاضمه را آماده کرد برای هر چه که آمده است. اینجا باید «هل من مزید» داشت. هیچ گاه نباید دست از طلب برداشت. اصلش این است که انسان حقیقتش لایققی است. روح انسان مقام فوق مجرد دارد و به هیچ جا متوقف نمی شود. این روح آماده است که بگیرد و او را ساختند تا بگیرد. حتی به رسول الله دستور داده شد: «ربّ زذنی علما» به گل سر سبد بشریت چنین دستوری داده شده است. اینجا توصیه به توقف نشده است. چون حقیقت ما، حقیقت ویژه ایست که مقام معلوم ندارد. بی انتها است.

البته زیادی را باید طلب کند که انسان را دچار مشکل نکند و از اصل دور نکند.

لذا برخی از آقایان تعبیر می کردند: به هر جا رسیدی قانع نباش. بوعلی گفته است: کسی که گفته است من قانع میشوم در علم، این خلاف طبیعت فطرت بشری است.

«كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»

این تشنگی حقیقتی دارد. و دستوراتی که به ما داده است، مثل دعای نماز عید فطر و قربان که «خدایا مرا داخل کن در هر خیری که محمد و آل محمد را در آن داخل کردی.»

یا در دعای کمیل: «مرا در زمره اخص زلفه لدیک» قرار بده.

جای کسی تنگ نمی شود و هر کسی می تواند به اینجا برسد.

حضرت موسی می فرمود: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»
من حاضر عمر بگذارم.

اینجا به اندازه عفاف و کفاف معنی ندارد. بلکه باید هاضمه را آماده کنیم برای هر چه بیشتر.

برخی می گویند: ما به درجات پایین بهشت راضی هستیم، این درست نیست.

یا می گویند: ما که جزء السابقون نیستیم، ما را جزء اصحاب یمین قرار بده. این صحیح نیست، بلکه قرآن دارد تشویق می کند برای این که همگان به این درجه برسیم.

این ها لقمه های جان ماست.

لقمه جان است و جان را هم بی انتها آفریدند، از نظر پذیرش و قابلیت. و گفتند تو می توانی خلیفه شوی، می توانی ...

برخی را دیده ام که مقداری مقام مثالی به او دادند، فکر می کند که رسیده است به آخر.

آدم باید یک نقشه راهی دستش باشد که اوج اوج کجاها است؟

در رساله نورالوحده هست، در جاهای دیگر هم آمده است، که وقتی چندتا چیز به تو دادند، فکر نکنی که تمام شده است، بلکه خودشان گفته اند که ما عرفان نظری را می گوئیم، می خواهیم بیان کنیم که اوج اوج کجاست؟

بعد توضیح دهیم که اوج بی انتهاست.

اگر کسی این را خوب متوجه شود، معلوم می شود که چیست.

ما این ها را بفهمیم متوجه می شویم که چقدر با اهل بیت فاصله داریم، با امام زمان عج چقدر فاصله داریم، بی نهایت فاصله داریم، حتی اگر قاضی هم باشیم.

تشنگی باید باشد، ولی ضوابط باید مراعات شود. تشنگی ای که به یأس بکشاند، به درد نمی خورد. بلکه باید حرکت کرد و تشنگی داشت به گونه ای باشد که او را بالا ببرد. و ...

تا طلب را بالا می بریم، دست به کار شدنمان هم باید عاقلانه تر و عالمانه تر باشد.

ما از خود توقع افزون نداریم، نه این که اول هستیم، بی نهایت را طلب کنیم، بلکه در مسیر بی نهایت قرار بگیریم و به گونه ای پیش رویم تا به بی نهایت برسیم.

نباید تشنگی در جایی قطع شود.

نکته دوم: رزاق حقیقی خداوند متعال است

گاه یک معنویتی را استاد داده است، که این حق است و معنویتی را استاد می دهد و او واسطه است و اعداد است، ولی یاد بگیریم که سر هر سفره ای که هستیم: «فإن الله هو الرزاق»

این را در بحث رزق مادی هم گفتیم.

ما گاه یک کتابی میخوانیم، خیلی ما را راه می برد و خیلی نکات ناب دارد. و حتی در برخی از فضاها سلوکی، کتابهای خاص و مخفی ای وجود دارد.

گاه استاد راه رفته است و در او تصرف کرده است. در روزی معنوی هم این وسایط هست. گاه یک واقعه ای روی می دهد و گاه یک بیچه ای حرف زده است.

ولی باید یادمان باشد که «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین».

این که یک شخص به استادی باور دارد، این باور را خدا به او داده است. کسی دیگر هم هست این اعتقاد را ندارد، لذا از آن استاد محروم است.

گاه جور می شود که او را از استاد جدا می کند، تا تشنه شود. این ها را همه خداوند مقدر می کند.

این که آن استاد دلش نرم شود و او را بپذیرد، خداست که این کار را می کند.

کسانی هستند که از نظر معنوی خیلی بالاست، ولی قدرت دستگیری ندارد

کسی که بالاتر رود، در دل هر ذره باید خدا را ببیند.

انسان باید بداند که روزی دهنده خداست. حتی انجایی که استاد دارد تلقین می کند و در او اثر می کند، آنجا هم خداست که دارد کار می رسد.

در رزق معنوی، کاره بودن خدا واضحتر است.

خداوند روزی را چگونه می دهد؟ گاه با دعوای زن و شوهر می دهد. که در دل آن دعوا شخص متوجه خدا شود.

یکی از سالکان قوی می گوید: من نوعاً هر جا که خیلی فشار بر من زیاد شد، به جایی رسیده ام.

برخی از عارفان بالله می گویند: من هر وقت در مشکل مادی بودم، خیلی حالم خوش بود!

این ها را خدا تقسیم می کند.

نکته سوم: کتمان اسرار

در مسایل معنوی یکی از اصول، کتمان اسرار است. همان طور که در رزق مادی اسراف وجود دارد، در رزق معنوی هم اسراف وجود دارد. این که رزق معنوی را همه جا بگوید و به همه بدهد، این اسراف است.

بعضی از مسایل هست که حالت سرّ دارد و نباید افشا شود. خیلی باید مراقب بود که به نااهل نرسد. مثلاً اگر چنین کنی، چنین می شود.

بیان امیرالمومنین علیه السلام وقتی دست کمیل را می گیرد و به بیرون می برد، می فرماید: من بعضی ها را میبینم که خیلی تیز هستند، ولی می فرماید: من بعضی از اسرار را به هر کسی نمی توانم بگویم. چرا که شأنیت و اهلیت ندارند.

مثل سامری چه کرد؟ وقتی اسراری را فهمید و دید که اثر می کند و از دل مجسمه گاوی که ساخته بود، صدای خوار در می آورده است.

گاه گفته اند: افشای اسرار باعث گرفتن روزی از انسان می شود. تجربه ای بین آن ها هست که خواب خوش می دید. آن را زیاد به دیگران می گفت، بعد از مدتی می بیند که آن خوابهای خوش را نمی بیند.

مثل داستانی که مولوی نقل کرده است که آن شخص نااهل زبان مرغان را آموخته بود....

نباید سر را افشا کرد. لذا کسانی که می رسند به اسرار، رمزی می گویند و آشکار نمی گویند.

در عین حال باید اسرار را به اهلش هم رساند. همان طور که رساندن این مطالب به نااهل جفاست، نرساندنش به اهلش هم جفاست.

اینجاست که می گویند: بخل هم نورزید. «و ما هو علی الغیب بضنین»

چرا که اگر بخل بورزد، روزی معنوی از او گرفته می شود.

باید گشاده دست بود در اعطای حقایق به اهلش. اتفاقا اگر بخل نورزد و بگوید، خداوند روزی بیشتر به او می دهد.

نکته چهارم: مظهر اسم رزاق شدن در باب رزق معنوی

قبلا هم گفتیم: انسان باید مظهر اسم رزاق شود و عبدالاسم شود و آن اسم را در خودش پیاده کند. وقتی خداوند روزی می دهد، آن را پخش کند نزد مردم.

در مورد روزی معنوی هم باید مظهر اسم رزاق شد. نباید بخل ورزید و بداند حضرت حق و اسم رزاق از جانب او دارد کار می رسد. و صفت و اسم ناب او را دارد پیاده می کند.

وقتی کسی مظهر اسمی شود، بیش از پیش دارد از آن لذت می برد. اگر اسم رزاق در ما پیاده شود و عبدالاسم شویم، باید بسط فضای معنوی و روزی های معنوی و نعم معنوی بدهیم و دیگران را هم سر این سفره بنشانیم، و پر و بال دهیم به دیگران تا آن ها هم این راه را طی کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۴ (۹) (۱۳۹۹.۹.۸ / ۱۲ ربیع الثانی / شنبه)

اسم شکور و شاکر

شاکر یعنی: خداوند تشکر می کند و شکرگزاری می کند.

فاطر، ۲۹ و ۳۰

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (۲۹)

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)»

خداوند می بخشد و شکور است.

چون خداوند شکور است و تشکر می کند، چون تو یک قدم به سمت آمدی، من ۱۰۰ قدم به سمت تو می آیم. خداوند به اندازه نمی دهد، بلکه همیشه اضافه هم می دهد.

تو که به سمت آمدی، دلت را محکم می کنم، حال خوش می دهد، حقایق را بر جانش نازل می کند، در نسلش آبادی می آورد. برایش توفیق ایجاد می کند. راه را باز می کند.

در نظام عالم اگر خداوند سبحان کاری نیست که اندک فروغی داشته باشد و خداوند او را بی اجر بگذارد. چون خداوند شکور است. هیچ چیزی در این عالم گم نمی شود.

کسی که می خواهد خیری انجام دهد و برای خدا انجام دهد، معنی ندارد که گم شود. چون اسم شکور به او عنایت می کند. گاه کسی برای انسان چیزی می آورند، انسانیتش گل می کند و او هم چیزی به او اهدا می کند. در خداوند متعال، شفاف ترین صورت این مساله وجود دارد. ذره پروری و بنده پروری خداوند متعال در این است.

کسی که نماز می خواند، خداوند اجرش را کامل می دهد. تمامش را اعطا می کند و خداوند به او فضل افزوده می دهد. «إِنَّهُ» در مطول در جایی توضیح داد که إِنَّ به معنای لِإِنَّ است. یعنی: چون خدا این است اینچنین می کند. چون خدا غفور شکور است، استیفا می کند.

تغابن، ۱۶ و ۱۷

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنَّ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷)»

خداوند افزون می دهد.

شوری، ۲۳

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

در این حسنه حسن اضافه می کنیم. چرا؟ چون خدا غفور شکور است.

اعمالی که انجام می دهیم، خداوند گاه نابتر و خالصترش می کند. کسی که صادقانه برای خدا حرکت می کند، خداوند به او منطق درست و معرفت درست می دهد. همان حسنه ای که کسب کرد، خداوند همان حسنه را مقدمه ارتقای معنوی اش قرار می دهد. این به چه دلیل است؟ چون خداوند شکور است.

کسی که یک حسنه در مسیر سعادت بردارد، خداوند افزونش می کند. «زادهم هدی»

خداوند هدایت را افزون می کند. خداوند یکی را ده تا و صدتا می کند و گاه یکی را ناب می کند.

کسی که اهلش باشد، احساس می کند که خداوند است که دارد از او تشکر می کند در این مرحله. لطف اسم شکور را در خود کار می بیند. لطف کار را بعضی که اهل کارند، می بیند. می بند که خدا چقدر خوب پاسخش را داد. مثل این که کسی که خوب اکرام می کند می گوئیم چقدر خوب اکرام کرد.

در ارتباط با خداوند متعال هم این گونه است، می بیند که چقدر خوب اکرام کرده است.

آیت الله العظمی بهجت اصلاً اهل عکس و شهرت نبود، اما الان بیشترین عکس ها از ایشان است. در تشییع جنازه شان هم خیلی عجیب بود که مثل ایشان کمتر دیده ایم در شهر قم.

برخی در کار طلبگی می خواهد برکت بیاید، چرا من این طور کنم، من وظیفه ام را انجام می دهم، ولی خداوند خودش برکت می دهد.

برخی از این مراجع بزرگوار برای یک نفر درس می داد، که گاه در وسط درس هم می خوابید. اما ایشان از مراجع قدر ماست.

اگر کسی خالصانه کار کند، ما بر او می افزاییم. نزد له حسنه.

اگر مومن بداند که خداوند چطور شکور است و اسم شکور در عالم چطور کار می‌رسد، مومن رام می‌شود و آرام می‌شود.

حتی خدا گه‌گاه شخص را پنهان می‌کند بی‌دلیل نیست. اگر قوی است و پنهان می‌کند بی‌دلیل نیست، و وقتی او را آشکار می‌کند هم بی‌دلیل نیست. خیلی از طلبه‌ها را دیده‌ایم که خداوند خودش برایش راه باز می‌کند.

نظام عالم بر اساس اسم شکور می‌گردد. هیچ چیز در اینجا گم نمی‌شود.

«ان الله غفور شکور» خداوند هم نقص را برطرف می‌کند و هم می‌افزاید.

بیشترین تحولاتی که اهل معرفت پیدا کرده‌اند و به جایی رسیده‌اند، بر اساس اسم شکور است.

من دیده‌ام برخی از افراد را که می‌گویند: ما می‌بینیم اسم شکور را در دل این عمل و این حال.

فاطر، ۳۴

درباره بهشتیان است. قبلش درباره ظالمین و مقتصد و سابقون بحث کرده است. که سیاق این آیه می‌خورد به سابقون که هیچ خطا و اشتباهی ندارند.

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»

حزن سختی‌های دنیاست. مشکلات و سختی‌های دنیاست. سابقان در دنیا خیلی رنج کشیدند و به زحمت افتادند. اعم از زخم زبان‌هایی که کشیدند، سختی‌های توحیدی که کشیدند، ...

اما خداوند از این‌ها حزن را برداشت. چرا که او غفور شکور است.

فضایش کجاست؟ آنجا که خداوند جواب داده است و بیشتر هم جواب داده است.

یکی از نقطه‌های کور ما اینجاست: خدایی که کل عالم به دست اوست، با همین نظام عالم کار می‌میرد. با همین پدر و مادر و زن و فرزند و ملائکه و... دارد ما را تقویت می‌کند، اگر در مسیر خیر هستیم. خلق خدا این است. خلق و سنت خدا این است.

خدا به حسب ذاتش این‌گونه عمل می‌کند. اگر این باشد، نظام عالم چه می‌کند؟ خیلی حساس، ...

او خلاف نکند، بقیه را ببیند که خداوند چگونه رفتار می‌کند.

درباره یکی از آقایانی که بعدها اهل معنی شد. در جوانی کارگر یک مغازه بود، خانمی به او طمع کرد به خاطر جوانی و زیبایی اش... بعد او را به خانه اش کشاند... آنجا خواسته طماعانه اش را خواست او به دستشویی رفت و سر و صورتش را به گونه ای کرد که آن زن تا او را دید، او را از خانه اش بیرون انداخت. بعد با خدا معامله کرد.

...

اسم شکور است که این گونه رفتار می کند. خداوند تشکر می کند.
من معتقدم مومن چندتا اسم از این اسامی در سر کارش باشد، کلا زندگی اش آباد است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۵ (۱۰) (۱۳۹۹.۹.۱۵ / ۱۹ / ربیع الثانی / شنبه)

بحثی را آغاز کردیم به نام تعامل سلوکی با اسماء حسناى الهی.

اسم شکور و شاکر

برخی شکور را به شکل دیگری معنی کردند که: خدا شکر و... ندارد، بلکه خدا شکرپذیر است. ولی واقعیت این است: اسم شکور و شاکر آن قدر آمده است که خدا واقعا تشکر می کند.

علامه ذیل این آیه توضیح داد که شاکر و شکور به معنای حقیقی به کار رفته است.

ذیل آیه ۱۵۸ بقره اینجور توضیح داده اند.

بقره، ۱۵۸

«إِنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا [که مستحب است. چون شعایر الهی است. نه این که مثل بت هایی است که بت پرستان افزودند.] وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» هر کسی انجام دهد خیری را، کار نیکی را انجام دهد، همانا خدا شاکر و علیم است. خدا شکر می کند و آگاه است.

علامه طباطبایی توضیح می دهد: شکر به ازای این که کسی کاری می کند، خدمتی و نعمتی به او می رساند. یعنی: به ازاء و به عمل یا به نحوی که دلش را به دست بیاورد به گونه ای که اکرام او شود، این می شود شکر. این که در این آیه فرموده است: شاکر علیم.

برای برخی این که خدا تشکر می کند، معنی ندارد. برخی گفتند: خدا تواب است، خدا توبه پذیر است. تو برگردی، خدا بر می گردد. اگر کسی هم از خدا دور شود، خدا هم دور می شود. کسی در نظام عالم خلاف می کند، خدا تصمیم دارد که با او برخورد کند، غضب ریخته شده در نظام عالم که بیاید به سمتش، وقتی شخص توبه کرد، خداوند آن غضب را جمع می کند. خداوند خودش گفته است: اگر یک قدم به سمتم بیاید، من ده قدم می آیم. تا این را گفتید، می شود شکور.

شوری، ۲۳

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

چون خدا غفور شکور است. نزد، بنیادش چیست؟ غفور شکور بودن خداوند.

چون کاستی هایش را می گیرد، غفور است. نزد له فیها حسنا.

بنده خدایی می گفت: ما یک نمازی خواندیم، اینجور باید خدا میداد؟

بله خداوند این گونه شکور است. اصلاً نظام عالم را همراه می کند تا به او خدمت کنند.

عرضم این است: «من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم»

علامه می فرماید: اینجا خداوند تشکر می کند و علیم است. تو که کار خیری کردید، خداوند جانب تو را رعایت می کند.

گم نشدن کار خیر

ما گاه گمان می کنیم که ما کار خیر کنیم، گم می شود.

قاعده این است که در نظام عالم، هیچ چیزی گم نمی شود در بانک الهی هیچ چیزی گم نمی شود، گرچه شاید خود بنده یادش برود، ولی خدا هیچ گاه فراموش نمی کند.

پنهان کردن اعمال، که باعث خلوص می شود، تلاش می کند که هرچه می تواند عملش را پنهان کند. وقتی این گونه است و او اصل است، ... بله منظور این است هیچ وقت مومنین نگویند: می خواستیم ثواب کنیم، کباب شدیم!

مخصوصا وقتی که آدم یک کار ویژه ای کند، هیچ وقت گم نمی شود از دیدگاه حق. مخصوصا اگر کار نابی باشد.

اولا نفس عمل است، ثانيا خلوص است، ثالثا معرفت است.

اصلش آن معرفت ناب است. حتی معرفت حصولی که باور دارد و بر اساس آن عمل می کند.

گاه ما توحید قرآنی را خوب باور کنیم، خداوند می فرماید: این معرفت خوب بقا دارد.

خداوند هم خوب می بیند و هم ترتیب اثر می دهد.

گاه حق مبین را شاید بشود گفت یک اسم است، اما اینجا دو اسم داریم: شاکر علیم یا غفور شکور.

علیم معنایش این است که خبر دارد چه کردی. لذا چنان نمره ای به آن می دهد و چنان بالا می برد که هیچ کسی نمی داند چطور این گونه شد.

در تذکره الاولیاء عطار آمده است. کسی که بعدا از اولیاء الهی شد، اهل شراب و مستی بود، یک وقتی که داشت می رفت، در حال مستی، چشمش خورد به برگه ای روی زمین افتاد و ظاهرا آیات قرآن است. در همان حال مستی، آن برگه را از روی زمین بوسید و روی طاقچه گذاشت، همین کار سبب شد، عالم شهر آن شب خواب دید که به او گفتند: برو به او بگو: بجلتنا فبجلناک عظمتنا فعظمناک... تا سه بار این خواب را دید و گرنه باور نداشت که او چنین باشد.

فردا رفت دنبالش و گفتند او شرابخانه است. به او گفتند عالم شهر دم در آمده است. و نمی رود. او کمی معطل کرد وقتی آمد و عالم جریان را برایش گفت، متحول شد، و برگشت به دوستانش گفت: دوستان دیگر مرا اینجا نمی بینید.

بعدها از اولیائی شد که بسیاری از عالمان در محضرش زانو می زدند.

این بر می گردد به این که اولاً خدا علیم است ثانیاً شکور است.

کار خیر را هم اجر می دهد و گاه اضافه می دهد. گه گاه افزون است. نه این که اجر می دهد، بلکه اضافه هم می دهد.

فاطر، ۲۹ و ۳۰

« إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (۲۹)
لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) »

خدا توفی می کند، یعنی به ازاء می دهد و کامل می دهد و هم افزون می دهد. و یزیدهم من فضله. چون خداوند شکور است.

اگر کسی این را خوب بدانند، می داند که خیر هیچ وقت گم نمی شود و هیچ وقت بی برکت نمی شود. خیر هیچ وقت گم نمی شود، هیچ وقت هم ابتر نمی ماند.

این سنت الهی است. نه این که فقط خدا خوشش می آید. تا خداوند خوشش می آید، کل عالم را روانه می کند به سمت او. کل عالم را همراه او میکند.

میلی که پیدا می کند، مثل این میلی است که نفس انسان پیدا می کند که خودش را در بدن می ریزد.

خدا نسبت به کسی که کار خیر می کند، نسبت به او میل پیدا می کند، به لحاظ اسم شکور. همه عالم جنود او، همه بر حسب مشیت او، ..

لذا تو اینجا اینگونه کردی، بین من دو روز دیگر با تو چه می کنم.

بیان علامه

علامه نکته لطیفی را گفته است، ما که می دانیم: همه چیز را خدا داده است، عزمش را خداداده است، ...

ولی خدا با اسم شکور می گوید: درست است که تمام این کار خیری که می کنیم همه را من به تو داده ام، فکر و قدرت و اراده و... را من به تو داده ام، ولی تو با این کارت به من احسان می کنی. این کارت احسان به من است و «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»

اسم شکور، یک اسم عکس‌العملی است. باز سر سفره خدا نشسته‌ای، از خدا می‌گیری و به خدا می‌دهی. ولی در عین حال، خدا این را احسان به خود می‌داند.

این کی مطرح می‌شود؟ وقتی کار خیر را برای خدا انجام دهد.

بیان استناد

خدا از نفس کار خیر، خوشش می‌آید. این که از سر صدق و صفا کارخیری کند، خداوند خوشش می‌آید. این خوش آمدن، باعث عکس‌الععمل خداوند می‌شود.

علاوه بر بیان علامه، این بیان هم هست.

لذا اگر کاری کند، برای خدا هم نباشد، ولی از سر فطرت پاک انسانی اش باشد، خداوند از همین هم خوشش می‌آید. مثل این که کسی شخصی را بیست سال اذیت کرد، اما حال او در زحمت افتاد، انسانیتش گل کرده است، لذا می‌رود او را کمک می‌کند.

خدا از این خوشش می‌آید. گرچه در ظاهر یک کاری کرده است، ولی در باطنش خیلی این کار لطف دارد.

«وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»

نساء، ۱۴۷

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا»

ما مواردی در قرآن داریم، احساس می‌کنیم جور دیگری است. اسم شکور نیامده است ولی یکی از مصادیق آن آمده است.

آل عمران، ۳۵ تا ۳۷

این نشان می‌دهد که وقتی حضرت مریم در شکم مادر بود، عمران به رحمت خدا رفته است. و مادر در این دوران بارداری تنها بوده است.

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

چون به او درباره حضرت عیسی گفته بودند که از این نسل خواهد بود، یعنی هرچه من این را در شکم دارم، برای تو آزاد کردم، و هیچ نفعی برای خودم از این فرزند نمی‌خواهم. فقط برای توی خدا قرار دادم. یعنی: نمی‌خواهم در زندگی ام هیچ استفاده‌ای کنم، همه اش برای توست.

سمیع علیم در فضای دعایی خیلی معنی دارد.

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» [من می دانم که خدا می داند.] وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَىٰ وَ اِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ اِنِّي اَعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا [که قرار است از نسل او مسیحی بیاید] مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ [چه در نیت مادر حضرت مریم گذشت که این گونه خدا پذیرفته است.] وَ اُنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اُنَىٰ لَكَ هَٰذَا قَالَتُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷)»

ما الان بیش از ۲۰ قرن است که سر سفره یک نیت مادر نشسته ایم.

اینجا محتوای شکر هست، ولی تصریح به شکر نشده است.

نمونه دیگر در جریان برادران حضرت یوسف

یوسف، ۹۰

«قَالُوا اِنَّكَ لَآتَىٰ يَوْسُفُ قَالَ اَنَا يَوْسُفُ وَ هَٰذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» این که اجر ضایع نشود، زیر سر اسم شکور است.

اجر حضرت یوسف هم این است که عزیز مصر شده است. که ناشی از صبر و تقوای حضرت یوسف بوده است.

یوسف، ۵۴ تا ۵۶

«فَلَمَّا كَلِمَةً قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِثْلًا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)»

ما اینگونه به او عزت مصر را دادیم. هر جا می خواست می توانست زندگی کند.

کسی که خیر انجام می دهد و در مسیر خیر است، خدا بی اجر نمی گذارد. این زیر سر اسم شکور است و اسم شکور زیر سر اسماء بازتابی ماست. در فضای خیر مطرح است نه در فضای شر.

در فضای خیر حتی برکت می دهد و افزون می کند بر حسب اسم شکور و اجر را کامل می دهد. نمی گذارد گم شود و ابتر بماند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۶ (۱۱) (۱۳۹۹.۹.۲۹ / ۴ جمادی الاولى / شنبه)

اسم شکور یعنی خداوند واقعا تشکر می کند از بنده ای که صادقانه و خالصانه عملی را انجام می دهد. خداوند خوشش می آید و به ازایش از او تشکر می کند. تشکر خدا هم به هزار شکل در می آید. گاه به این شکل که مردم متوجه او می شوند و ... کل نظام عالم می شود شکرگزار او.

اسم شکور حق وقتی می آید، در تکوین اثر دارد. در نظام عالم اثر می گذارد. اسم شکور وقتی می آید، او هم احساس می کند که بنده ای که خدا به او لطف دارد و تشکر از او می کند. نظام هم می فهمد که خداوند دارد به او لبخند می زند.

عجیب است، در دل این اموری که به شکل کثرت می بینیم، چیزهایی روی میدهد که احساس می کند که خدا دارد از او تشکر می کند. لفظ شاکر خداوند واقعا تشکر می کند.

در مورد مادر حضرت مریم و همسر فرعون را گفتیم.

نمونه های اجتماعی شاکریت الهی

اعراف، ۱۷۰

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»

قصص، ۱۹

«فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ»

اینجا بحث اصلاح، اصلاح اجتماعی است.

اصل بحث این است: کسانی که بخواهند اصلاح اجتماعی کنند. قرار است حکومت و حاکمیت و دستورات اجتماعی را بر اساس دستورات الهی اجرا کنند، بنایشان این است که تمام حرکاتشان خدایی و بر اساس دستورات الهی باشد، این می شود تمسک به کتاب و سنت، این تمسک اجتماعی است. که حرکت ها را با اندیشه الهی پیاده کنند.

برخی در فرهنگ قرآنی تا اقاموا الصلاة را می بینند، گمانشان اقامه نماز است.

در حالی که فقط این نیست، بلکه اقاموا الصلاة نماد بسط توحید است. علامه همه گفته است که این ها از باب نمونه است، و الا اصلش بسط توحید است. اندیشه توحیدی را می خواهند رواج دهند.

ما اجر مصلحان را ضایع نمی کنیم. که بسان همان است که درباره حضرت یوسف آمد که «انا ا نضیع اجر المحسنین»

مبانی اندیشه سلوکی سیاست

یکی از دردها مادر صحنه اجتماعی، این است که برخی هستند این یمسکون بالکتابشان جدی نیست، اقاموا الصلاة آن جدی نیست.

ما اجر انسان های مصلح را که اهل اصلاح اجتماعی هستند، اجرشان را ضایع نمی کنیم. اسم شکور این ها را مدد می دهد. حتی به شهادتشان هم که می کشد، انا لا نضیع اجر المصلحین.

آل عمران، ۱۴۶ تا ۱۴۸

«وَ كَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِيشُونَ كَثِيرٌ [جمع بسیاری که کار به اصلاح اجتماعی می زنند و جهاد می کنند.] فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ [کسی که ایستادگی می کند، همراهش هست، خداوند صابران را دوست دارد. اصل یحِبُّ و لایحِبُّ در فرهنگ قرآنی خیلی مهم است. هر جا محبت هست، یعنی توجه خدا به او جلب می شود. کسانی که جهاد اجتماعی دارند و جنگ مقدس دارند، خداوند این ها را دوست دارد.] (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصَلَبْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَلَا تَنْتَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)»

تلقى ما از ثواب که پاداش است، گاه پاداش را احساس می کنیم که چیز خاصی است. اما عام است، و هر چه که باعث رشد انسان شود در دنیا، که باعث عزت و قوت و بروز اجتماعی بیشتر پیدا کردن، محبوب شدن در چشم مردم و... همه این ها ثواب دنیا است.

این ها از مصادیق اتم اسم شکور خداست.

خداوند این ها را دوست دارد. میل و کششی در نظام عالم هست. که باعث می شود برای او کاری در عالم رسیده می شود.

پس اولاً میل و کشش، این میل و کشش الهی اثر می کند در نظام عالم، و همه نظام می شون حامی و پیش برنده او. و گاه خداوند از طریق دشمن او را بالا می برد.

این می شود کار رسیدن اسم شکور، به شکل اجتماعی.

در کارهای اجتماعی خداوند شکر بیشتری دارد. چون بردش بیشتر است و سختی اش زیادتر است، لذا تحملش خیلی آسان نیست.

برخی در صحنه شخصی خیلی جدی هستند ولی در صحنه اجتماعی وقتی لومه لایم دید، تغییر می کند.

برخی لومه لایم در او اثر نمی کند، اما وقتی می بیند که صحنه های اجتماعی تغییر می کند، او هم تغییر می کند و گاه بنیادهای اندیشه اش متزلزل می شود.

اسم شکور در صحنه اجتماعی خودش را بیشتر نشان می دهد.

برخی متوجه نیستند، حاکم عادل که بر اساس کتاب و سنت و فرهنگ دینی عمل کند، گاه این حاکم عادل نماینده مستقیم خدا حساب می شود. دل او به درد آید، دل خدا به درد می آید.

برخی می بینند که رهبر معظم انقلاب تقوایش چقدر است و چقدر سختی ها را به جان می خورد، «لم تودوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم» می بینند ولی با او همراهی نمی کنند. لذا دل خدا هم به درد می آید.

از آن طرف هم خداوند متعال عزت های مضاعف می دهد.

این خاصیت اسم شکور است.

در طول تاریخ، هر جا عادل بود محو نشد، در حالی که نوع تاریخ نویسان معمولاً نمی توانند حق مطلب را ادا کنند.

اسم شکور در همین دنیا هم جبران می کند.

این ها نمونه هایی از اسم شکور در صحنه اجتماعی و فردی بود که عرض شد.

ورود به عرصه های اجتماعی، هر کسی به اندازه ظرفیت خودش است.

برخی اوقات اشخاص بیّنات را زیر سوال می برند.

شما اگر ببینید که حرکتی می کند که عملاً متدینین همه را می برید پایین و غیر متدینین همه را خوشحال می کنید. این که خیلی واضح است، این بیّن است.

اگر مبهم بود، بایستد، ولی وقتی بیّنات شد، چرا توقف.

ما باید برخی اوقات تمهید مقدمات کنم.

یک وقت من می خواهم دین خودم را حفظ کنم، یک وقت هست که دین میلیون ها انسان به برخی امور بند است، من هیچ کار نکنم.

کلا ورود اجتماعی را ما باید خیلی جدی بگیریم. صحنه هایی که از دین می فهمیم، باید جدی تر باشد. واقعا برخی کوتاهی ها مواخذه دارد.

الان را نمی گویم، حتی در دوره شاه و قاجار هم همین طور است. وقتی می بینم که جامعه دارد از دین کنده می شود، من موظف می شوم.

به نظرم ملاصدرا به ظاهر دارد کتاب می نویسد، اما از بسیاری افراد دارد سیاسی تر عمل می کند.

اگر کسی بخواهد واقعا ...

من تصویری ندارم که یک طلبه ای که واقعا طلبه باشد، برود در یک روستا که همه اش در حال فسق و فجور هستند و همه چیز را خراب می کنند، بعد بگوید: اشکالی ندارد، خدا مهربان است!

هیچ وقت چنین چیزی نمی گوید، حتی اگر تقیه محض هم باشد، در دل نسبت به آن کارها انزجار دارد. در خلوت هم به یکی دو نفر چیزهایی می گوید.

یکی از روحانیان آمل، در دوره رضاشاه اجازه نمی داد برخی از کارها انجام شود، اگر بشود، من شلاق دست می گیرم. حتی ژاندارم ها هم جرأت نمی کردند که با او مقابله کنند.

بنیاد اسم شکور

اسماء الهی خلق های الهی است. منش خداست. اخلاق الهی، اسماء حسناى الهی است. خداوند سبحان برای او خلقی معنی دارد. در تکوین خلق معنی دارد.

نوعاً اخلاق را در سطح انسان مطرح می‌کنیم. اما آیا یک موجود دارای شعور و عقل، برایش اخلاق معنی ندارد؟ ولو همیشه آدم خوبی باشد و به سمت بدی نرود؟

برای او اخلاق معنی دارد. در این خصوص می‌گویید: کل موجودات خردمند، خلق دارد ولو این که از او هیچگاه بدی سر نزنند.

مثلاً عقول و مفارقات خلق دارند و بر اساس خوب عمل می‌کنند. خوب و بد دارند. اخلاق دارند. بر اساس تشخیص خوب و بد، کنش دارند.

این در مورد خداوند سبحان هم مطرح است. که گاه می‌فرماید: بر من است، بر عهده من است، وظیفه من است. یجب عن الله، یعنی: بر عهده خداست و بر اوست که چنین کند.

نحل، ۹

این آیه، یک شیوه اثبات نبوت است.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»

بر خداست که راه درست را نشان دهد تا مردم بدانند، مردم که همه نمی‌دانند. لذاست که خداوند نبی می‌فرستد. این علی الله معنای حقیقی دارد: یعنی: اخلاق بر خداست که چنین کند و خداوند هم جز چنین نخواهد کرد. اصلش این است: حضرت حق تمام آن چه که خلق نیکوست در خود دارد و منش اوست و بر اساس آن عمل می‌کند.

اگر کسی این آیه را جدی پی بگیرد، در آن استدلالی برای نبوت است. که بر اساس بایدهای ارزش شناختی است.

در حکمت عملی در فلسفه نیامده است. متکلمین استفاده کرده‌اند ولی به صورت مشهوری معنی می‌کنند.

هود، ۶

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»

بر همین اساس، بر عهده خداست که هر کسی به سمتش می‌آید، او صد قدم می‌آید.

چون خداوند موجود اخلاقی و به نهایت اخلاقی است و چنین خواهد کرد.

به تعبیر دیگر تشکر اخلاق خداست.

شوری، ۴۰

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

اجرش بر خداست. و خداوند اجر خواهد داد، چون خداوند باید تشکر کند و باید کسی که در مسیر خیر قدم می زند، اجری دهد، معرفتی دهد و....

این ها زیر سر خلق نیکوی حق است و این هم زیر سر این است که خداوند موجودی اخلاقی است. نه به این معنی که ما انسان ها در مسیر درست و غلط داریم و با احتمالاتی روبرویم بلکه خداوند خیر محض است و موجود اخلاقی است، و بر این اساس عمل می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۷ (۱۲) (۱۳۹۹.۱۰.۶ / ۱۱ جمادی الاولى / شنبه)

خداوند شکور است، قدرت را خدا داد، همت را خدا داد، باز به انسان گفته می شود که چون تو کردیف به ازای کاری که تو کردی، من هم با تو خوب رفتار می کنم.

خیر ارزش شناختی درباره خداوند متعال

خداوند خود نیک است و کار نیک می کند. طبیعتا در انسان هم باید نیکی و کار نیک را توضیح داد.

نیکی منش خداست. که بر اساس خوبی ها عمل می کند.

در فرهنگ قرآنی در باب خدا می بینیم: خدا ظلم نمی کند. رأفت دارد، رحمت دارد، انتقام می گیرد.

مثلا در باب مکر، علامه طباطبایی دارد که خداوند مکر ابتدایی ندارد، که ابتدائا مکر کند. در فرهنگ قرآنی آمده است: «و مکرُوا و مکر اللهُ، و اللهُ خیر الماکرین» این طور نیست که تا خدا مکر نکرده باشد، خداوند مکر کند.

ذاتا خداوند تفضل و رحمت دارد. خیرخواه است و نیک است و عدالت دارد. در او ظلم نیست. خداوند هیچگاه مرتکب ظلم نمی شود. دسته ای از اوصاف داریم که اوصاف اخلاقی است.

در باب انسان باید درست معنی کرد و مثل انسان معنی نکرد. ولی تماما مناسب با خودش، می تواند نیک باشد. مناسب شأنش. نیکی به معنی حقیقی، اصلش برای خداست بعد تبدیل شده است به جلوه های دیگر.

در باره خداوند می گوییم خیر است، خیر هستی شناسی چیزی است، خیر ارزش شناختی را الان می گوییم. خیر اخلاقی را مطرح می کنیم. در بحث های فلسفی این مساله زیاد نیامده است. ولی این هم در فرهنگ قرآنی جای خالی است، حضرت حق خیر اخلاقی دارد. و این خیر اخلاقی است که بگوییم بر خداست.

خداوند به حسب ذاتش نیک است، نیک اخلاقی. تا این را گفته می شود دسته ای از احکام پیش می آید. این که بگوییم بر خداست که چنین کند، باید درست معنی شود. این به معنای منش اوست که چنین کند.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»

بر خداست که راه درست را به بندگانش نشان دهد. خداوند باید این راه را برای بندگان بپذیرد. که بین دو راه مخیر می شود، لزومی به این نیست. در عین حال این مساله به شکل نابخش اینگونه است. ارزش اخلاقی این گونه است. خیر می بایست اینگونه باشد، خیر اخلاقی و ارزش شناختی. ضرورت ایجاد است نه ضرورت وجود.

این بحث نه درباره بعث انبیاء و... نیست. بلکه خداوند در خصوص خلقت عالم همه می بایست ایجاد می کرد. خداوند می بایست راه را نشان دهد.

شوری، ۴۰

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»

یونس، ۱۰۳

«ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ»

خود خداوند متعال می فرماید: وظیفه ماست که مومنین را نجات دهیم.

برخی گفته اند: این ها اعتباری است و برای خداوند متعال این ها حقیقی نیست.

استاد: این حرف ها درست نیست. بلکه خداوند متعال نور است، که در آن نور هم خیر هستی شناختی، هم خیر ارزش شناختی و هم خیر زیبایی شناختی نهفته است. نور با بدی ها می جنگد. در او خیر اخلاقی هست.

تعبیر نور را در دعای سریع الاجابه امیرالمومنین علیه السلام نگاه کنید، نشان می دهد که نور چگونه کار می کند و خیر می کند و...

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ وَ نُورٌ فِي نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ وَ يُكْسِرُ بِهِ كُلُّ شِدَّةٍ وَ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»

موجود اخلاق محور و بلکه اخلاق خود اوست. چون حقیقه الحقایق است. درست است که ما صحبت خیر اخلاقی می کنیم، ...

افلاطون آنجا که خیر اعلی را مطرح می کند و مثل را. می گوید: خیر اعلی منبع همه مثل و مفارقات است. عنوان خیر اعلی افلاطون با تمام مثال هایی که زده است، در فضای ارزشی است. و بلکه معیار را خیر اعلی می گیرد. خوب بودن هر چیزی، زیر سر ذات خیر و ایده خیر و رب النوع خیر است.

این رب النوع را برتر از همه ارباب انواع گرفته است و مثل را زیر سر او گرفته است. و انتشار خیر تبدیل شده است به مثل. و از مثل هم همه اش خیر بر می آید.

منظورش خیر اخلاقی است.

خداوند اصل خیر است و از او می جوشد تمام خوبی های اخلاقی. معدن خوبی است. مبرر خوبی اوست. خودش خوبی است، معدن خوبی است. خودش حقیقت خوبی است. از او چه انتظاری داری؟ جز خوبی انتظار نیست. لذا می فرماید: «حَقًّا عَلَيْنَا نَجِجُ الْمُؤْمِنِينَ» حقی است بر گردن ما که مومنین را نجات دهیم.

مومن از خداست، وجودش از خداست، .

استاد: می شود گفت علی الله، ولی طرحش را درست کنیم. نیازی نیست که بگوییم: عن الله. بلکه علی الله است ولی تمام خوبی ها منش و سنت الهی است. سنة الله چنین است. ما از خدا خوبی انتظار داریم. در نفس چنین موجودی که هستی، چنین خواهی کرد. نه از من، بلکه در ذاتش خوابیده است.

با این توضیح، از خدا چه توقعی است که وقتی بنده اش به سمتش می رود؟ این که او هم عنایت کند به بنده،

دست بکشد بر سرش، محبتش کند، اکرامش کند. این می شود اسم شکور.

کسی که قبول کند خیر اخلاقی، این دسته خیرها را باید دنبالش کرد.

بنده برای خودش نباید حقی قایل باشد، بلکه خدا این حق را قایل است.

این یک بحث جدی ای دارد و در بحث های فلسفه سیاسی هم باید بررسی جدی شود.

از طرفی خدای .. از یک منظر باید گفت: جز خدا ما هیچ حقی نداریم. ولی خدایی که می شناسیم، از او چنین بر می آید.

حقی بر گردن ما آمده است. چرا؟ چون موجود اخلاقی و خیر هستم، و از من باید خیر سر بزند.

این را که گفتیم، دسته ای از اسامی حضرت حق باید سر در بیاورد. مثل اسم شکور، غفور، تواب، غفور، ..

ما اگر کار خیری کنیم، اصل وجود ما او داد، نیت را او داد، همت را هم داده است، و... پس ما حقی نداریم. در عین حال خداوند متعال حق را بر خودش قرار داده است که از بنده اش تشکر کند.

ما حقی نداریم، ولی خدای اخلاقی که می شناسیم این کار را می کند. این را تعبیر می کنیم: بر او لازم است که از بنده تشکر کند. لازم است، لزومی که بر اساس سنت و منش او می دانیم. خدا را چون این گونه شناختیم، این گونه بر می آید.

امیرالمومنین در باب فلسفه سیاسی اسلامی می فرماید: خداوند حق اوست حکمرانی و فرمان دادن. و هر کسی از حدود الهی تعدی کند به خودش ظلم کرده است.

چرا؟ چون حدود الهی به این خاطر است که این کار خیر توست و سعادت توست...

چرا توقع نداریم که خدا جز خیر ما را در احکام نخواهد؟! ما خدا را این گونه شناختیم.

یک شعبه خیر اخلاقی بودن خداوند متعال، شکور بودنش است. نمی گذارد که کاری که بر اساس صدق و صفا باشد،

هر جا وجود قوت دارد و محض الوجود می شود، آنجا خیر هستی شناختی، ارزش شناختی، زیبایی شناختی هست و این ها همه به لحاظ موطن وجودی، یکی هستند، که این سه خیر، می شوند حیثیات آن یک موطن وجودی.

اسماء دو دسته اند، معرفتی، سلوکی. گرچه این عربی بسیاری از اسماء سلوکی را معرفتی معنی کرده است و بالعکس هم می شود معنی کرد.

شکور از اسماء سلوکی است.

چگونگی تعامل با اسم شکور

وقتی اسماء حسنی هستند، انسان باید با آن زیست کرد و از آن حظّ برد و لذت برد و لطف اسم شکور را می یابد. کسی که .. خداوند خوبی را جواب مثبت می دهد. اجر می دهد. خداوند کاری را انجام داد، مساله اش حل شد. به لحاظ آن چه که می داند، معامله می کند.

ولی انسان بعد از این که مدتی جلو می رود، احساس وجودی میکند نسبت به اسم شکور. این برداشت را منطبق می کنم. برخی می گویند من دست رحمت حق را دیدم. دست اسم شکور را می بینم.

بنده خدایی می گفت: در راه که می رفتم مسجد برای نماز، بنده خدایی محتاج بود، تقاضا کرد، از احوال او و سوالاتی کردم متوجه شدم که راست می گوید. از سر صدق و صفا. وقتی رفتم مسجد و نماز را خواندم، حال خوشی در نماز داشتم که در طول عمرم هیچگاه چنین حالی نداشتم.

او همانجا وسط نماز فهمید که خدا به او چنین اجری دارد. یافت اسم شکور را و احساس می کرد که این به ازای آن است.

او اسم شکور را حس می کند.

بعد از این که اسم شکور را حس کردید، نگذارید از صحنه جان برود. با آن زیست کنید. خود را که در معرض نفحات الهی قرار دادید، نگذارید آن حس از دست برود.

جلوتر که رفتید و این را کردید، بگذارید میدان پیدا کند و خدا را ناز دهید. به زبان بیاورید و با آن تعامل کنید و شروع کنید به تشکر از خداوند متعال. اینجا شکر در پی اسم شکور است. خضوع کند نسبت به خدا، ناز دهد خدا را که تو چه کردی با من!

در جریان حضرت یوسف، وقتی پدر با برادرانش آمدند مصر. یکدفعه سطح بحث عوض شد و رفت در

«رَبِّا قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِكَلِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

این نکته از این آیه در می آید وقتی که: این حال و حس به دست می آید، این را ادامه دهیم و این حال و حس را استمرار ببخشیم.

این اسم شکور را در صحنه جان آوردن است. خداوند دنبال بهانه است تا لطف کند به بندگانش.

این حال را استمرار دهیم که چه آن را تشکر بدانیم یا ناز دادن بدانیم یا...

ما موارد فراوان داریم در زندگی، می گویند: من خدایی که می شناسم می دانم که خودش درست می کند.

بسیاری از بزرگان برای خودشان کار نمی کنند. خدا می داند چه کار کند.

بنده خدایی می گفت: من تلاشم را کردم هیچ نصیبم نشد، اما وسط راه دیدم القائی کردند که به اندازه مطلب یک درس، به من مطلب یاد دادند.

پس باید اسم شکور را استمرار ببخشیم و بگذاریم در جانمان بیاید و خودش را نشان دهد و نگزاریم برود. «ان لله فی ایام دهرک نفحات الا فتعرضوا لها» باید کاری کرد که لطف توحید در ما بنشیند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۸ (۱۳) (۱۳۹۹.۱۱.۴ / ۹ جمادی الثانی / شنبه)

توضیح دادیم که خداوند سبحان از بنده ای که دست به کار خیر می زند و خیرخواه است و کار نیک می کند و کار برای خدا می کند و اعتقاد نابی دارد، خداوند این را بی جواب نمی گذارد. این باعث می شود که بگوییم: خداوند شاکر است.

گرچه بحث شکر مطرح می شود، تواب است و توبه پذیر است. اما شکور است واقعا تشکر می کند از بندگانش.

توضیح دادیم

«وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

در همین مسیر اضافه می کنیم و ارتقاییش می دهیم. چرا که خداوند غفور شکور است. این استدلال است، چون خدا غفور شکور است، نزد له فیها حسنا.

توضیح دادیم که علامه ذیل ۱۵۸ بقره توضیح می دهد:

« وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ » که خداوند متعال واقعا تشکر می کند.

خداوند متعال هیچ کار خیری نیست که خداوند به ان بها و ارتقا داد و از آن تشکر کرده است.

توضیح هم دادیم که چرا در نظام عالم خداوند شکور است.

توضیح دادیم که چرا خداوند متعال خیر اخلاقی است. موجود خردمند بی نقصی است که در اوج کمال است، چگونه چنین موجود اخلاقی زندگی می کند. ذات حق برّ و نیک است. لذا معنی ندارد که چنین حقیقتی از اظهار احسانی که به خداوند می شود، آن را پاسخ ندهد.

در هستی معنی ندارد. خدایی که قادر و علیم است و برّ و نیک اخلاقی هم هست. وقتی این ها با هم جمع می شود، باعث می شود: یقینا در نظام هستی، این کار خیر را بی پاسخ نمی گذارد.

چگونگی تعامل با اسم شکور

عرض شد اولاً: مساله اصلی این است: لحظه ای که انسان دست به کار خیر می زند و کار نیکی می کند و نیک انسانی انجام می دهد یا نیک خدایی می کند. کار خیر یا اعتقاد نیکی که دارد و بر اساس آن تعامل می کند. یعنی: می گوید خدایی که من دارم این گونه نمی کند.

او می بیند که گاهی به لحاظ فکری به اینجا می رسد: که اینی که برایم پیش آمده است مرا به ای.. گاه می یابد و می چشد و فهم بسیار روشن بصیرتی دارد که خدا داده است به خاطر این کار خیر.

این دیدن موجب یک نوع ارتباط با اسم شکور است. من می یابم و تعاملی پیدا می کنم. اولاً در مرحله ذهنی هم تعامل باشد، خیلی خوب است.

ابتدا تعامل باشد و حتی احساس لطیف بصیرتی هم نباشد، ولی او را به اینجا می کشاند.

«رَبِّلَّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» در این جریان حضرت یوسف، حقیقت اسم شکور را یافته است.

عرض کردم:

تا این لحظه پیش می آید، این را سان دهیم و نگذاریم این برود. برخی احوال شهودی بهشان دست می دهد ولی خیلی زود از آن خارج می شوند و خود را به کار دیگری مشغول می کنند.

اما خوب است که انسان در اینجا سان دهد و این حال خوش را در خود حفظ کند. مثل گفتگوی حضرت موسی با خداوند متعال

نشستن با محبوب باید استمرار پیدا کند. سان دهیم و استمرار دهیم که چه خدای خوبی داریم.

این را کش دهید.

یکی از چیزهایی که در آن هست.

تشکر نسبت به حق

استمرار این حال، بنده را به حال تشکر می کشاند. چرا؟ چون می بیند که تمام آن شرایط را که خدا برایش پدید آورده است. توفیقش با خدا است. اصلش را می بینم که هیچ لازم نبود چنین شرایطی پیش بیاید، خودش پیش آورده است، و خودش هم تشکر می کند.

یکی هم در مساله اخلاق در تکوین، این که ما هیچ حقی نداریم که خدا تشکر کند. ولی آن خلق کریم حضرت حق باعث می شود که او تشکر کند. چون ما بنده ایم و او اصل است. ولی او از بس کرم است به کرمش و به نیکی اش و به خیریتش این کار را می کند.

اسم شکور، حق ما نبود که بگوییم حق ماست، ولی خداوند متعال بسان حق ما با ما تعامل کرده است. چون خودش کریم است و برّ و بارّ.

بنده خدایی می گفت: پول را دادم به کسی، او خوب تقسیم کرد و برای خودش بر نداشت، خوشم آمد و به او دوباره پول داد. با این که این پول را خودش داده بود.

این حال را که انسان ببیند، او را به تشکر حقیقی می کشاند و به شکر ناب می کشاند.

خدا چقدر خوب است که حتی ریزترین مسایل ما را به ما لطف کرده است. همین باعث می شود که بنده به شکر روی آورد.

عبد شکور را بعدا توضیح خواهیم داد.

این بحث تعامل با اسم شکور است. تعامل با اسم شکور ما را به تشکر و می دارد. که آدم احساس می کند که هیچ کاره بوده است، اما خدا او را همه کاره فرض کرده است.

وا داشتن به خضوع تحقیقی

چون می بیند که هیچ حقی نداشت و او هم نمی کرد، چیزی نمی شد، ولی ... اما کرنش اولیه اش نماز یا انفاق یا ... ولی بعدا یک خضوع مضاف می آید. وقتی نماز را می خواند، باز خضوعش بیشتر می شود. شایسته خدا بود که بدهد، ولی من شایسته اش نبودم.

به تعبیر دیگر: اول فهم حقیقت شکور بودن است، بعد او را می کشاند به تشکر و بعد می رساند به خضوع تحقیقی.

او محققانه خضوع می کند. یک بار اولش خضوع می کند از باب این که چیزی را درباره حق دانست. اما اینجا این خضوع، خضوع تحقیقی و عارفانه است که یافت حقیقت حق را و شکور بودن حق را، و تشکر می کند.

درباره حضرت حق هم این مساله انسان را به خضوع تحقیقی می کشاند.

دیده ام کسانی که در مباحث معارفی کار می کنند، می بینند و می دانند که خداوند با چه دقتی کار می کند. ولی گاه می نشیند درباره یک برگ کار می کند و بعد می بیند که چه چیزهایی در این برگ خداوند متعال گذاشته است. وقتی این را می بیند، او را به یک خضوع تحقیق می کشاند.

این خضوع تحقیقی گاه به صورت حال است و گاه به صورت مستقر در می آید. که آن چیز دیگری است. وقتی خضوع استمرار پیدا کند، تبدیل می شود به خضوع دایمی افراد نسبت به حق تعالی. همان طور که برخی از اصحاب وقتی رسیدن به اهل بیت، چون چند نمونه دیده اند، آنچنان نسبت به ایشان خضوع پیدا کردند که نسبت به کسی دیگر نداشتند.

ابو خالد کابلی از خصیصین امام سجاد علیه السلام است. او شینده بود از امیرالمومنین علیه السلام شنیده بود که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی شود. بعد از شهادت اباعبدالله علیه السلام مدتی در خدمت محمد حنفیه بود. بعد از مدت مدیدی که محضر ایشان بود، از ایشان پرسید: آن آیا حجت خدا بر روی زمین شما هستی؟ گفت نه بلکه برادرزاده ام امام سجاد علیه السلام است. بعد وقتی خدمت حضرت رسید همین که رسید حضرت فرمود:

مرحبا یا کنکرا! همین که این را شنید، فهمید امام سجاد علیه السلام حجت خداست. چون این تعبیر به کنکر را مادرش در دوران کودکی به او خطاب می کرد.

این حالات، انسان را به خضوع دائمی می کشاند.

کسی نیست که به درگاه الهی کار خیری بکند و خدا جوابش را ندهد.

این استمرار باید همیشگی باشد و باید کل زندگی مشغول تعامل با خدا باشیم.

اطمینان قلبی کامل به خدای شکور

اطمینان قلبی محکمی پیدا می کند به چنین خدایی. چنین خدایی هیچ وقت نسبت به بنده اش از این حالت شکور در نمی آید.

جریان عابد بنی اسرائیل

خدای من چنین خدایی است که مگر می شود که کسی به سمتش برود و او جواب ندهد؟ اگر جواب ندهد، پس معلوم می شود که مشکل از من است.

« قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبْدَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَانًا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أَتَيْتُ^۱ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ ذُمَّكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. »

اگر این حال استمرار پیدا کرد، می داند: یا یکجا داده است و من خبر ندارم، یا برایم ذخیره کرده است، یا بعدا می دهد.

اسم شکور در کار است. جایی نیست که اقتضای اسمی باشد معنی ندارد که آن اسم عمل نکند. هکذا اسم شکور هم همین است.

برادر علامه طباطبایی فارابی را احضار کرده بود، با او ارتباط زیاد داشت، یک بار به او گفت: ما برایت زیاد فاتحه می خوانیم شما هم به یاد ما هستید؟ گفت بله، فلان موقع مشکلی که برای فرزند پیش آمد، من برطرفش کردم.

^۱ (۲) «ما أتيت الا منك» على البناء للمفعول أي ما دخل على البلاء الا من جهتك (ق).

البته این داستان ربطی به خدا ندارد، ولی چنین حالتی است در ارتباط با خداوند متعال و اسم شکور. از این سه حال خارج نیست:

۱. یا خداوند یا داده است و او خبر ندارد. ولی مطمئن است که حتما داده است.
۲. یا برایش ذخیره کرده است تا بعدا به او بدهد در جایی مناسب. (ملاحسینقلی را خداوند بعد از سی یا چهل سال داد، برایش ذخیره کرده است.) این حالت تشکر غنی تر حضرت حق است. برخی می گویند: ما کاری کردیم و چیزی نشنیدیم و ندیدیم! اما این طور نیست، بلکه خداست که دارد ما را تدبیر می کند.
۳. یا نقص و خللی در ما هست و خود خبر نداریم.

کسی که کاری کرد و به نتیجه نرسید، باید نسبت به خودش ظنن باشد. یعنی: کار خود را خوب انجام دهیم و محکم هم انجام دهیم، ولی همیشه به خودمان ظنن باشیم. تا زمانی که سرّ السرّ ما باز نشود، نباید خیلی به خودمان اعتماد کنیم.

حضرت آیت الله مصباح، اخلاص ایشان و محو ذاتشان را خوشم می آمد. ایشان بعد از دولت اصلاحات، رفته بود اکثر دانشگاه ها رفته است تا اصلاح کند اندیشه جوانان خودمان را. یکی از مشکلات ما این است که جوانان ما اندیشه هایشان سست است و وصل می شوند به جاهایی که نباید وصل شوند.

ایشان می فرمود: می رفتیم برای اصلاح جوانان، ولی معلوم هم نیست که این کارها خیلی هم خالصانه بوده باشد و برای خدا بوده باشد!

سرور من ما هر چقدر هم اخلاص داشته باشیم، معلوم هم نیست که به پای اخلاص اهل بیت علیهم السلام برسیم. معلوم نیست که مخلص شده باشیم. و یا در میان مخلصین از همه جلوتر بوده باشیم.

اطمینان به حمایت الهی و مدد الهی و حمایت و کرم الهی داشته باشیم در کار خیری که انجام می دهیم، ولی کار خیر خود را زیاد نبینیم.

بندگی به شرط مزد

خداوند شیوه و منشش دادن و اعطا کردن است. ولی یاد بگیریم که مواظب باشیم که به شرط مزد کار نکنیم. یعنی: من می کنم تا خدا بدهد، نه. نباید به شرط مزد کار کنیم.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد نکن *** که خواجه خود صفت بنده پروری داند

ما تعامل می کنیم جهت بندگی کردن، نه این که به شرط مزد کار کردن.

باید منطق را پاک کرد، من کار خود می کنم و خداوند هم کار خودش را می کند. ولی کار من موظفی من است ولی کار خدا عنایت و لطف اوست.

این خلیط را باید خیلی مراقب بود. دیده ام بندگانی که این صحنه ها پیش می آیند، می گویند: خدایا من این همه کار کردم، برای من این گونه مشکل پیش می آید؟ هر وقت رد درون دل آمد چنین چیزی، بدان که نقصی در کار هست.

یا خدایا...

باید اینگونه گفت: خدایا تو هر کاری می کنی بکن که آن هم خیر است و حق. من نمی دانم که چرا، ولی تو هر چه می کنی حق است و خیر!

وقتی اسم شکور را سان می دهد و تشکر و خضوع را پیدا می کند، این یک سفر در فضای توحید است. این بهانه ارتباط بندگی با خداست. تمام این ها را بهانه بدانند. کل عالم بهانه ارتباط با خداست. چه آنجا که خیر می دهد، چه آنجا که مصیبت می دهد و ...

برخی این را متوجه نیستند، ولی کلا در این اعمال اسماء را بینیم و خدا را بینیم و زندگی خود را تعامل با آن ها بدانیم.

ما از دل اسم شکور، بهره سلوکی توحیدی می خواهیم. ارتباط عابدانه نسبت به حضرت حق می خواهیم. او باشد و بخواهد و ما نباشیم.

البته جذابیت اسماء به گونه ایست که جلوه ای از جلوات حضرت حق را دید. حقی است که دارد تشکر می کند و تعامل می کند.

بحث بعدی که باید بحث کرد، بحث «عبد شکور» است. که اگر این هم ادامه پیدا کند ما هم می شویم شکور.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳۹ (۱۴) (۱۳۹۹.۱۱.۱۸ / ۲۳ جمادی الثانی / شنبه)

....

انسان سعی کند که زود شکوریت الهی را قدردانی کند و این را ادامه بده تا اسم شکور در جان انسان جولان پیدا کند.

انسان زود التفات به اسماء را بر ندارد و آن را ادامه دهد و توجه کند. این که خدایا تو چگونه ما را بالا بردی، تو چقدر خوبی، چقدر زیبایی، این سنت و منش پاک و نیکو در تو هست.

این ها را گفتیم که تعامل سلوکی با حق است.

در آیات بود:

اجازه دهید که حال و حس اسم شکور در انسان بیاید و آن را ادامه دهیم. به ویژه اعمال ناب، که صحبت عمل مطلق را داشتیم. معرفت پنهان در عمل و اخلاص پنهان در عمل، وقتی زیاد می شود، خداوند یک نگاه خاصی می کند که باید آن را بیاورد بالا.

این خاصیت نظام عالم است که این گونه عمل می کند و جوری عمل می کند که به چشم می آید که دستی الهی است که دارد او را بالا می آورد.

حدیثی را در اسم رزاق می خواندیم:

هرگاه بنده ای هوای مرا بر هوای خودش ترجیح داد، من وراء تجارت هر تاجری او را ضمانت می کنم

« عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِعَّتَهُ وَضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^٢ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ.»

این خاصیت اسم شکور است. و واقعا نظر کردن خداوند متعال خیلی عجیب است.

کار خیری که کرده است، خدایا همه چیز را تو به من دادی، علم و استعداد و... را تو به من دادی، همه چیز را خودت دادی، آخرش هم که خودت داری مرا بالا می ببری!!

تا انجام دادی، باز هم تو را بالا می برند. این خیلی کمک می کند که بفهمد و بیابد و سعی کند که در آن انانیت نیاید و توحید ببارد. از آن خضوع و خشوع و شیفتگی نسبت به حق ببارد. از او چیزی ببارد که احساس کند او محو شده است و خدا می ماند.

عبد شکور و شاکر

قبلا هم در اسم رزاق گفتیم که عبدالرزاق هم معنی دارد.

عارفان این اصطلاح را دارند، اگر کسی با اسمی محشور باشد، مظهر آن اسم می شود.

اگر کسی دم به دم شکرگزار باشد و... می شود عبد شکور.

گفته شد: وقتی اسم شکور حاضر می شود در زندگی و آن را لمس می کنیم و نفس کشیدیم و در جانمان سان دادیم، همین باعث می شود که انسان متخلق می شود به اسم شکور. چون انسان با هرکسی می نشیند از او خو می گیرد. با هر کسی هم نشین شدیم، در او اثر می گذارد.

کسی که با خدا زیاد نشست و به اسم شکور توجه داشت، این خلق در او می نشیند. هم خلق را زیبا می بیند و هم ... از هر نظر جذاب است. هم صاحب خلق می شود. اسم شکور یکی از اسماء وخلق های الهی است.

هم این خلق زیباست، تشکر، هم آن صاحب خلق که خداست که دارای آن است، زیباست.

هم خلق دلنشین است، هم صاحب خلق دلنشین است.

^٢ (٣) «ضمنت» علی صیغۃ المتکلم من باب التفعیل أي جعلت السماوات و الأرض ضامنین لرزقه، کنایة عن تسبیب الأسباب السماویة و الارضیة (آت).

واقعیت را می بیند، هم خودش جذاب است، هم صاحب خلق جذاب است.

دیده اید برخی از کسانی که مدتی با یک عالم ربانی هستند، خلق و خویشان شبیه آن عالم ربانی می شود. حتی صحبت کردن و راه رفتنشان هم شبیه آن می شود. مثل این که پسر راه رفتنش مثل راه رفتن پدر می شود. چون او را زیاد می بیند و از او اثر می گیرد.

انسان با هر کسی زیاد بنشیند، از آن رنگ می گیرد.

بعضی می گویند چطور با خدا بنشینیم؟ راهش این است که به خدا توجه کنیم. مثلاً اسم شکور حضرت حق را در جانمان

برخی می گویند: زیارت رفتن چه تاثیری دارد؟ اصلاً زیاد با معصوم نشستن، خلق و خوی معصوم را به جان انسان راه می دهد. لطف و کرامت و رأفتش را می بیند.

برخی می گویند: رأفت امام رضا علیه السلام محسوس است. درست هم هست، چون زیاد رفته است و دیده است. زیاد نشستن و زیارت کردن، اتصال است و از آن ها رنگ می گیریم. رنگ معنوی می گیریم. این خاصیت ارتباط است.

اگر کسی زیاد با خدا بنشیند، این است. یکی از آثارش این است: ناخودآگاه در او یک وقاری آمده است، نمی داند از کجاست؟! می بیند که خیلی خوشدل شده است. خودش هم خبر ندارد که از کجاست؟! خاصیت سحر و بین الطلوعین همین است. این ارتباط است.

عرض ما این است: کسی که کار خیر کرده است اسم شکور را دیده است، این را سان دهد و به تدریج همین کار خلق خدا را در جانش پیاده می کند.

خداوند می گوید: بر عهده من است.... چرا که می بیند که بنده اش در راه او این قدر تلاش می کند.

خلق همنشین در انسان می نشیند. وقتی در انسان نشست، می شود روش و منش و رویه او.

تخلق به اخلاق الله

می شود عبد شکور. این که گفته اند: «تخلَّقوا باخلاق الله» یک راهش همین زیاد نشستن است.

اما راه دیگری هم دارد: همین که من می دانم خدا چنین است، پس من هم این گونه باشم و چنین کنم.

همین که انسان منطقی را توحیدی کند،...خدایا تو حکیمی، کار محکم می کنی، من هم سعی می کنم کار محکم کنم.

در روایات هست: دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ پس شما هم این گونه باشید و بخشنده باشید:

نور، ۲۲

«وَلْيَعْتَفُوا وَيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

تخلی به اخلاق الهی، لزوما جنبه سلوکی ندارد، بلکه همین که انسان بداند که خدا این گونه است، پس من هم باشم.

ابعاد عبد شکور

شکر نسبت به خود حضرت حق

خوب خداوند متعال که از همه بیشتر اکرام کرده است. لذا باید سعی کنیم که اول نسبت به خود خدا شاکر باشیم. بحث شکر در ادبیات دینی زیاد داریم.

شناخت صاحب نعمت

دباره شکر: اولین و مهم ترین مساله در شکر این است که انسان صاحب نعمت را بشناسد. بشناسد که او نعمت را به ما داده است.

اتفاقا مغز شکر اینجاست.

حدیث

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا.»

انسان باید ابتدا معرفت داشته باشد، گرچه شکر لسانی هم باید باشد. این معرفت، هم حضوری است و هم حصولی، هر دو را شامل می شود. چه اشکالی دارد که حصولی را هم شامل شود.

خداوند از بعضی ها خیلی توقع دارد. ولی از بعضی ها خیل توقع ندارد، بلکه در همان فضای داش مشتی ای که دارد، دو کلمه بگوید، خوش است و خداوند می پذیرد.

آن جریانی که مولانا نقل می کند از حضرت موسی و چوپان و... چارقت دوزم و... که چوپان با زبان خودش صحبت می کرد. بعد حضرت موسی گفت: این نحو صحبت کردن صلاح نیست...

بعضی در حد دو کلمه عادی و ظاهری بگویند، خیلی اثر دارد. اسم خدا را برده است. گاهی به بهانه انسان را نجات می دهند. همین که الفاظی را به کار برده است که بندگان نابم به کار برده اند، من هم او را می بخشم. به هر حال پشت صحنه شکر حقیقی، معرفت است.

گفتگوهای حضرت موسی با خداوند متعال خیلی ارزشمند است.

حدیث

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مُوسَى ع يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبُّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شُكْرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي.»

همین که می دانی از من است، این شکر من است. یعنی پشتوانه شکر، معرفت و علم است.

کسانی که در کار علمی هستند، می دانند: ما خیال می کنیم که حرف می زنیم، بلکه طوطی صفت هستیم، و بسیاری از اوقات از آن سو به او اعطا می کنند و او به زبان می آورد. این که برخی گاه کارهای علمیشان را به خودشان نسبت می دهند، این درست نیست. خبر ندارند که از آن سو به او دادند.

علم خیلی مهم است و داده می شود، معنویت خیلی مهم است ولی همه از آن سو است، انسان بفهمد که این ها از خودش نیست و از آن سو است.

انبیاء همه آمدند تا امت اصلاح شود و درست شود. اسم شکور و عبد شکور که باید بشود، باید شکر نستب به خدا شود.

سبأ، ۱۳

«وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»

نحل، ۱۲۰ و ۱۲۱

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱)»

به هر چیزی که نگاه می کند، می بیند که از اوست و حتی به خودش هم نگاه می کند، می بیند و می یابد که از اوست و از خودش نیست.

این را بفهمد و عبد شکور باشد نسبت به خدا.

از این اولیاء الهی در قرآن، درباره حضرت نوح آمده است:

اسراء، ۳

«إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»

نمل، ۴۰

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ [خداوند دارد مرا امتحان می کند که ببیند آیا شاکر هستم یا خیر؟] وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» ما تا در حجاب و غفلت هستیم، این ها را از خودمان می دانیم.

هر کسی که شکر کند، برای خودش شکر کرده است و خداوند متعال از این شکر ها بی نیاز است.

درباره رسول الله هم چنین آمده است:

زمر، ۶۶

«بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»

حضرت رسول عبادت های سنگین داشت. این جریان که عایشه از حضرت پرسید: شما که بهشت برایتان هست

و... چرا این گونه خودتان را به سختی می اندازید، حضرت فرمودند: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»

حضرت که شکر الهی را دارد، توجهش به حضرت حق است، گرچه حقیقت حضرت خودش حقیقت شکر

است، اما این شکر را به اظهار می کشاند و در این اظهار به حضرت حق توجه می کند.

مساله سلم محض بودن معصومین نسبت به حضرت حق، در عین حال شعور محض هستند. از یک جهت محال معرفه الله هم هستند. در آن دعای ناحیه مقدسه در ماه رجب هم آمده است.

این که درباره رسول الله نقل شده است: هرگاه نعمتی می رسید می فرمود: الحمد لله رب العالمین و وقتی مصیبتی می رسید، می فرمود: الحمد لله علی کل حال.

ما هم اگر اهلش باشیم، در شرایط سختی می گوئیم: خدایا شکر که نگذاشتی دست به این کار بزنی!!!
ما گاه نمی دانیم بعضی از این ها را. ولی می دانیم: من اگر بر اساس ایمان عمل کنم، تو چیزی جز خیر برای من رقم نمی زنی!

خیلی ها را دیده ام که وقتی خداوند چیزی را برایشان رقم نمی زند، یک الحمد لله جانانه می گویند.
آن جریانیه که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: مستمندی آمد نزد امام و از حضرت وجهی خواست. حضرت وجهی دادند. شخص گفت: الحمد لله. بعد حضرت خوشش آمد. وجه دیگری دادند. آن شخص گفت: الحمد لله. باز حضرت خوششان آمد و بار سوم هم به ایشان وجهی دادند. ولی بار سوم از حضرت صادق تشکر کرد. که حضرت دیگر چیزی ندادند و فرمودند: اگر هر بار الحمد لله می گفتی، من تمام دارایی ام را به تو میدادم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۰ (۱۵) (۱۳۹۹.۱۲.۲ / ۸ رجب / شنبه)

قبل از بحث اسماء الهی، توحید ذاتی خوب طرح شود، خیلی لوازم سلوکی پیدا می کند.

اسم رزاق گفته شد، بعد به اسم شکور پرداختیم.

خداوند سبحان، شاکر و شکور است. خودش ما را در مسیر خیر انداخته است. یک قدم که به سمت او می رویم، خداوند صد قدم به سمت ما می آید. با اسم شکورش از بندگانش تشکر می کند.

ابعاد عبد شکور

کسی که بتواند مظهر اسم رزاق شود، می شود عبدالرزاق. صاحب این اسم می شود، این اسم در او محقق میشود و عبدالاسم می شود.

همچنان که در عبدالرزاق گفتیم، عبدالشکور هم به همین معنی است. بنده اگر بخواهد این خلق الهی شکر را پیدا کند، می شود عبدشکور.

این را در جلسه قبل توضیح دادیم. وقتی این اسم در انسان پیاده شود و ببینیم که حضرت حق چه می کند، این باعث می شود که بعد از مدتی این خلق الهی در ما می نشیند.

الان ماه رجب است، وقتی انسان ارتباطاتی با خدا دارد، می بیند که این خلق الهی در او نشسته است. کسی که زیاد با حضرت حق بنشیند، می بیند که خلق خدا در او می نشیند.

کلا قاعده این است، کسی که زیاد با خدا و اهل بیت بنشیند، خلق آن ها در ما می نشیند. زیارت رفتن، بعد از مدتی خلق و خوی معصوم را به ما منتقل می کند. چون انسان خوپذیر است، حتی گه گاهی شده است که انسان نمی خواهد آن حال برایش پدید بیاید.

بنده خدایی می گفت در جمعی بودم، کسی تعبیری به کار برد، که از آن ناراحت شدم ولی وقتی رفتم در خانه همان تعبیر را به کار بردم! تازه در آن مجلس در مقابل آن کار موضع گرفت و ...

تا چه رسد به این که انسان به کسی دل دهد. که با خدا نشستن و معصوم نشستن و با عالم ربانی نشستن همین گونه اثر می کند.

اولین اثر عبدشکور، این بود که ما باید نسبت به خداوند متعال شاکر باشیم.

لذا آمدیم برخی از آیات را خواندیم: حضرت نوح، آصف بن برخیا و قلیل من عبادی الشکور

تمام نعمت ها از سوی خداست

اگر کسی بداند که هر نعمتی که می رسد، از سوی خداست.

نحل، ۵۳

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»

با نعمت هاست که زندگی می کنیم و کار می کنیم و ازدواج می کنیم و ...

تا این را بداند، باید خاصیت این خلق را پیدا کند. باید شکرگزار باشیم نسبت به خداوند متعال.

سطح اول شکرگزاری، مثلا الحمدلله گفتن است.

حدیث

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

شکر این است که من وقتی فهمیدم او این قدر به من خدمت کرده است، من هم جانب او را مراعات کنم.

اجتناب محارم، یک لطفش در این است که از محرّمات اجتناب کنیم. باید مواظب بود و این در جای بد استفاده نشود. این لطف شکری دارد. کلا اجتناب محارم در آن ده ها معنی نهفته است. می تواند برای این باشد: خلاف ادب است. چون خدا مولای من است، چون خدا به من نعمت داده است.

این شکر است و عملا هم اینجوری است. ما از این زاویه که چون خدا به ما نعمت داده است، شکر او را به جا می آوریم.

او خدمت کرده است، محبت کرده است، اکرام کرده است، ولی من بد کرده ام.

این همانی است که در فرهنگ قرآنی گفته می شود: هل جزاء الاحسان الا الاحسان.

ولی برخی این حالشان است که خدا با من این گونه رفتار کرده است و من چگونه رفتار کنم؟! مخصوصا کسانی که احساس حضور می کنند، خواه به القاء ملکی باشد و خواه به شهود قلبی باشد. می بیند که نعمت را خدا داد و این همه اکرام کرد و من دارم بدی می کنم.

عبدالشکور بودن لزوما زبانی نیست، بلکه با عمل هم می توان شکر کرد. حتی عبادت هم می تواند نوعی شکر باشد. همه جوانب را با خدا مراعات کردن، شکل های متفاوت شکری وجود دارد. همین خودش جای بحث دارد و می شود چند جلسه ایستاد.

می شود عبادت کرد و این شکر باشد. می شود عبادت کرد و این را خضوع دانست. می شود عبادت کرد و توجه باشد.

انواع معانی در یک کار می تواند جمع شود. شکر هم می تواند به چند جلوه در بیاید. بنده خدایی می گفت: خدایی که به من نعمت می دهد، من نباید نماز شب بخوانم؟! می تواند برود در اجتناب از محارم، می تواند به صورت لسانی هم باشد.

حتی معرفتی که پیدا می کند شکر است.

خاصیت اسم شکور در حضرت حق این است که وقتی شخص عبد شکور شد، باز هم خدا جبران می کند و اضافه می کند.

ابراهیم، ۷

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

وقتی بنده عمق تشکر می کند و شکرش ناب است، اینجا خدا عجیب به او نعمت می دهد. برخی گفته اند: ما خواستیم به خاطر تشکر از خدا انجام دهیم، ولی خدا به ما چیزهایی عجیب و غریب داده است.

الان ماه رجب است، گاه به سمت خدا می رویم، خدا به انسان تفضلات ویژه خواهد کرد. من کجا و این احوال خوش کجا؟ من کجا و این انوار نورانی کجا؟

سرّش چیست؟ این که بنده خودش را در چرخه عبادت و شکر قرار می دهد و خداوند متعال برای او جبران می کند.

حدیث

«سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ»

مومن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه. مادری که فرزندش فوت شده است، خنده می کند ولی در خنده اش احساس می کند که یک حزنی در قلب دارد. معمولا کسانی که حزن در قلبش آمد، مثل این که عمرم گذشت و هیچ کار نکردم، و گاهی این حال و حسی که برخی دارند: قافله رفت و من ماندم!

این حزن را خداوند خیلی دوست دارد. این یحِب در نظام عالم خیلی معنی دارد.

تمام یحِب و لا یحِب قرآن را خیلی مواظب باشید. خدا دوست دارد توابین و متطهرین، و.. این ها یک رمز است برای کسانی که کار سلوکی می کنند. و هر یک یحِب ها، نظام عالم را همراه می کند.

درست مثل این که رییس شرکتی ناراحت می شود، این ناراحتی در کل ادراه پخش می شود، اوضاع همه دگرگون می شود. تا او خوشحال می شود، همه خوشحال می شوند.

به عالم این گونه نگاه کنید، رییس هستی، تا ناراحت می شود کل عالم ناراحت می شود و اگر او خوشحال شود کل عالم خوشحال می شود.

همچنین خداوند عبد شکور را دوست دارد. یعنی: نظام عالم می شود پشتیبان او. که برایش توفیق ایجاد می کند. جوری می شود که به مقصد برسد. نظام عالم موافق با عبد شکور میشود و برایش توفیق ایجاد می کند. نظام عالم می شود مدافع او.

این معنای لازیدنکم است: که اسم شکور در بنده پیاده شده است، لذا کل نظام عالم همراه او می شود. وقتی کل نظام هستی همراه او می شود برای کسانی که اهل سلوک هستند خیلی معنی دارد.

گاه خداوند کاری می کند که از زبان یک بچه پاسخش را می دهد.

برخی می گویند: نیاز به سختی کشیدن نیست، بلکه خداوند تفضل می کند. سرش چیست؟ از بس خوب است و با خدا خوب تعامل کرده است و عبد شکور بود، خداوند هم راحت راه را برایش باز می کند.

عبد شکور نسبت به کل مخلوقات خدا

وقتی کسی خلق خدایی در او نشست، نسبت به بندگان خدا هم باید شکور باشد. بلکه دین هم تشویق می کند به این امر.

حدیث

«سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أ شَكَرْتَ فُلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبَّ! فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ! ثُمَّ قَالَ [امام سجاد علیه السلام]: أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ.»

این یک منطق دینی را به ما یاد میدهد که کسی که می خواهد شاکر خدا باشد، باید شاکر بندگان هم باشد. پدر و مادر کمک کردند، معلم به تو درس یاد داد، آن شخص به شما کمک مالی داد و.. باید از همه این ها هم تشکر کنی! و بلکه اگر از این ها تشکر نکنی از من خدا تشکر نکرده ای.

منطق اسم شکور

اسم شکور یک خلق الهی است. که یک خلق واقعی نفس الامری است. که در ضمن بحث اخلاق در تکوین توضیح دادیم.

منطق اسم شکور این است که اگر به کسی نعمتی داده شد، انسان باید شکور باشد. این یک خلق الهی است که یک خلق واقعی تکوینی نفس الامری است. باید گفت: اساسا یک رگ جوانمردی و فتوت است که الان در فضای بشری به کار می برم. جوانمردی و فتوت لازمه اش این است که شکور باشد. یک حقیقتی از حقایق نفس الامری عالم است. چرا؟ تا انسان خیری می بیند، به ازای آن خیر باید خیری برساند. «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» شعبه ای از جوانمردی و فتوت این است، که تا آدم خیری دید بی پاسخ نگذارد. البته همان جوانمردی اقتضا می کند که اگر خیری رساندی، منتظر نباش که آیا او هم خیری به شما می رساند یا خیر؟

ولی اقتضای جوانمردی این است که وقتی به انسان خیری رسید، او هم خیر برساند. باید به ازای خیر، خیر رساند. به ازای نعمت و نیکی باید نیکی رساند. چون از خدا یاد گرفت، آن خدایی که بر خودش شکر را قرار داده است، علی الله، بر بنده است که او هم این خلق را در خودش پیاده کند.

معنای ناب شکور بودن این است: به نفس خلق حسن بودن و جوانمردی، انسان شکر به جا آورد.

بنده خدایی با کسی معامله کرد و از او پولی گرفت، بعد دید که به واسطه این معامله مسیر زندگی اش عوض شد، تا آخر عمر خودش را مدیون آن شخص می دانست!

خدمت بی منتی شد، باز من کسانی را می بینم که چندان جدی نمی گیرند.

حتی یادتان باشند، کسانی که خادم منزل حساب می شوند، ما مدیون آن ها می شویم. جوانمردی اقتضا می کند که نوع رفتار با او، اسم شکور با او ملاحظه شود و او متوجه شود که من خاضع نسبت به تو که خدمت کردی به من. اینجور نباشد که او خوب کاری کرد و من پولش را دادم!

حتی کسی که جایی خدمت می کرد، وقتی داشت می رفت، آن مولایش، دستش را می بوسد به خاطر زحماتی که او برایش کشیده است.

باید انسانی و خلق کریمی به این مساله نگاه شود. باید این طور نگاه شود تا عبد شکور پیاده شود.

عبد شکور، با منطق فتوت و جوانمردی، خیلی عالی است. اما گاه نه، چون خدا او را مجرا قرار داد، به این خاطر من تشکر می کنم. «لم تشکرنی اذ لم تشکره» که اینجا داریم به شکل الهی و نسبت الهی شکر را معنی می کنم.

تشکر او، تشکر از من است و این نگاه، نگاهی الهی است. انسان احساس می کند که این ها مجرای فیض الهی هستند. از این راه دارد فیض به من می رسد. و خدا او را مجرا قرار داده است و از این طریق به من رسیده است و خدا این طریق را بریا من قرار داده است. و من باید از این طریق تشکر کنم چرا که خدا او را طریق قرار داده است.

برخی می گویند چون امام سجاد علیه السلام فرموده است و او حجت خداست و معصوم است و سخن حق می گوید، من از بندگان شکر میکنم.

برخی الیها نسبت به پدر و مادر تشکر می کند و خضوع می کند و تعامل می کند که آن ها مجرای فیض الهی بودند.

تا اینجا خدمتی به ما می شود نسبت به خلق.

شکر برتر

چون نیک است، خدمت می کنم. چون او نیک است از او تشکر می کند. این تشکر هم معنی دار است، تا احسان از کسی می بیند نسبت به دیگران هم باشد، خوشش می آید و باید تشکر کند. چون او نیک است و نیکی می کند به دیگران، تشکر می کند.

و امام زمان علیه السلام با خیلی ها این گونه عمل می کند، که چون نیک است، از او تشکر می کند.

حتی گاهی گفته می شود: خدا می بیند که بنده ای بعدا نیک است به او ثواب هایی می دهد. این می شود ثواب قبل از عمل.

ولی هیچ وقت عقاب قبل از عمل نداریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۱ (۱۶) (۱۳۹۹.۱۲.۱۶ / ۲۲ رجب / شنبه)

این سبک کار که توجه به اسماء داشته باشیم، باید ۹۹ یا ۱۰۰۱ اسم را کار کرد، اما قصدمان نیست. بلکه نمونه هایی که در زندگی با آن درگیر هستیم، آن ها را انتخاب می کنیم. بعد از اسم رزقا و شکور، به اسم حکیم می پردازیم.

اسم حکیم

این اسم در قرآن فراوان آمده است.

اسم حکیم در قرآن فراوان آمده است. اگر بیاید خیلی از نگاه های ما تغییر می کند.

اسم حکیم، در واقع یعنی خدا حقیقتی است که بر اساس حکمت و اتقان عمل می کند. کار محکم انجام می دهد. و حکیمانه انجام می دهد. مقصدی دارد. هر آیه ای یکجور خودش را نشان می دهد. این که خداوند حکیم است، یعنی خداوند از سر حکمت کار می کند و خلق می کند و افعال از او سر می زند.

غایتی دارد در کارش. جزاف نیست، بلکه کار او از سر اتقان است. یعنی: جزاف نیست و قرار است غایت و هدفی داشته باشد. خداوند ...

فعل خداوند غایت دارد.

معانی حکمت

کار هدفمند و دقیق. محکم و متقن و مستحکم.

و از یک طرف، علم متقن. و دانش با اتقان هم می گویند حکمت

پس حکمت هم به فعل و کار گفته می شود و هم به دانش و علم.

در خداوند جهل نیست، علم است، اما علم مستحکم و متقن. لذا حکمت چه در فضای عمل باشد، و چه در فضای دانش. اتقان و استحکام در کار و عمل و اتقان و استحکام در علم.

کسی که همینجا تامل کند در اسم حکیم و همین قدر، می تواند خیلی خوب چیزی از عالم بفهمد که او را هم رام کند و هم آرام کند و هم پرنشاط کند. اگر حکمت بالغه و حکمت مطلقه از خدا را کسی خوب بفهمد.

خیلی از نگاه به عالم و آدم و طبیعت و به خدا، و به همه چیز تغییر می کند.

این تعریف ها، از حکمت، در کتاب های لغت هم آمده است.

لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۱

«المُحْكَمُ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَلَا اضْطِرَابَ»

مفردات راغب، ص ۲۴۹

«فالحكمة من الله تعالى: معرفة الأشياء و إيجادها على غاية الإحكام»

اگر همین مقداری که از حکمت هست و می گوئیم در زندگی ما بیاید، خیلی از امورات ما تغییر می کند.

اگر آن چیزهایی که می دانیم به زندگی ما راه پیدا کند، زندگی ما خیلی تغییر خواهد کرد. همین مساله وجود فقری خداوند متعال اگر در زندگی بیاید، خیلی از مشکلات را برطرف می کند.

اندیشه وجود فقری اگر خوب کار شود، انسان را از خیلی از تردیدها و اعتراض ها در می آورد. او را هم سنخ حکیم می کند.

زخرف، ۸۴

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»

علامه: این آیه در باب حصر الوهیت است. نه این که یک اله در آسمان و یک اله در زمین. گرچه علامه می گوید: ربوبیت. اما اینجا حصر، حصر الوهیت است در اصل. که در دلش حصر ربوبیت هم خواهد بود.

اگر اله بخواهد اله باشد و الوهیت کند و ربوبیت کند، باید علم داشته باشد و بداند و... این که چگونه باشد.

اله آن است که همه کار از دستش بر بیاید. بتواند همه بندگان را هدایت کند، چه تکوینی و چه تشریحی. قرار است اله و رییس و اصل باشد. پایه باشد و همه کاره باشد. همه کاره ای که علم نداشته باشد، به چه دردی می خورد. حکمت و اتقان در کار نباشد به چه دردی می خورد؟! نمی تواند ورود کند.

چنین الهی که همه جا اله است و هرجا می رویم الوهیت از آن اوست. چنین چیزی، لازمه اش این است که: هو العلیّ الحکیم.

اینجا صحبت حکمت عام است.

برخی می گویند: در کل قرآن که حکمت آمد، یعنی: حکمت عملی و در فضای کنش!

استاد: خیر این طور نیست، بلکه حکمت هم در ساحت عمل است و هم در ساحت نظر و علم. که همه چیز را دقیق و ظریفش را می داند.

علیم، یعنی دانا، و حکیم یعنی: دانستن با تمام ظرافت ها و لطافت ها که همه نکته ها و ظرایف را می داند.

- البته همه چیز می تواند اسم ذات شود.

جائیه، ۳۶ و ۳۷

«قُلِّلَهُ الْعِلْمُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [که جمع سماوت و ارض است. لذا بدون واو آمد است.] (۳۶) وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)»

عزیز کسی است که نوعی تمنع دارد و غالب است و....

خدایی که تنها ربّ است و... در حالی که او عزیز حکیم است. یعنی: یک نوع غلبه و تغلبی دارد که هیچ کسی نمی تواند بر او فایق آید. تمنعی دارد که هیچ کس به آن راه ندارد. لذا کسی نمی تواند آن را فتح کند. مثل قلعه ای که روی قلّه ای باشد که فتح ناشدنی است و لذا تغلب و غلبه بر همه دارد و هیچ کسی هم بر او غالب نمی شود.

خدا از یک طرف عزت دارد و از یک طرف حکمت دارد. گزاف در کار نیست. ربوبیت هرجایی هست، حساب شده است. هم از نظر معرفتی و هم از نظر عملی.

لذا حکمت این تعبیر مفردات راغب است که: إصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ،

بحث ربّ را در تفسیر بسم الله مفصل گفته ایم.

یوسف، ۸۳

بعد از این که حضرت یوسف گم شد، و گفتند که کشته شده است، ولی حضرت یعقوب چون وعده الهی را خبر داشت، می گفت: ان شاء الله یوسف به من بر می گردد.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

این استدلال حضرت یعقوب است، خداوند با حکمت بالغه کارش را می رسد. همه چیز حکمت دارد، ولی ما خبر نداریم. خداوند هم می داند و هم حکیم است و از سر حکمت می داند که چه کند!

آن علیم حکیم کار خودش را می کند. اینجور نگاه نمی کند که یوسف که رفت! بنیامین هم که رفت! خیر، این طور نیست، چون خدا علیم حکیم است، ان شاءالله آن ها را بر می گرداند.

تقدیرات امور به دست خداست. حساب دارد.

همین باعث می شود که تا کسی اینجور نگاه می کند، امید به او داده می شود. سختترین شرایط هم باشد هیچ وقت امیدش را از دست نمی دهد.

بیان سخت ترین شرایط

بعد از جریان سقیفه، تقریباً سخت ترین شرایط در جریان کربلا است و از نگاه دشمنان اهل بیت را تار و مار کردند و راسش که اباعبدالله علیه السلام بود را زدند. حق اگر بخواهد جبهه اباعبدالله باشد، فحل هایشان را زدیم. حبیب بن مظاهرها و... را زدیم.

اما مومنی که هو العلیم الحکیم را بداند، می داند که هیچ گاه حق از بین رفتنی نیست. بلکه همانجایی که اوج باطل است و نهایت سقوط حق است، همانجا در واقع اوج بالا رفتن حق است و باطل دارد سقوط می کند.

هرگاه باطل به نهایت قوت خودش رسید، آنجا نقطه سقوط است.

لذا در جریان عاشورا در آن اوجش باید گفت: می بینم که حسین و حقّی که او از آن سخن می گفت، کل عالم را می گیرد.

حضرت یعقوب می گوید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» خدا کارش حساب و کتاب دارد و من خبر ندارم. چرا که حضرت یوسف بشود عزیز مصر و چاره اش این است که بشود اوج خاندان حضرت یعقوب شود با حضرت یوسف. بله ظاهرش این است که حضرت یوسف را در چاه انداختند. و به حسب ظاهر بنیامین هم دزدی کرده است.

این ها همه بدین خاطر است که امورات الهی حکمت دارد و هیچگاه بی حکمت نیست.

انسان وقتی خوب نگاه می کند مثلاً مشکلاتی که در انقلاب پیش آمده است، می داند که این ها بی دلیل نیست.

اگر جنگ نبود، ما این قوت ها را پیدا می کردیم؟

اصلاً خدا می خواهد یک یمن قَدَری را درست کند، باید چه کار کند؟

ابتدا عربستانی را درست می کند، گرچه عربستان بر اساس طینت خودش می تند و خودش، خودش را می سازد. بسیاری از این خون دل ها که برای هم پیش آمده است، دلیل دارد.

خداوند به صورتی در می آورد که خون دل هست، در عین حال از دلش امت در می آید.

تاثیر یک معرفت در تعامل این می شود: تا قبول کنیم که در نظام عالم هیچگاه بی حکمت نیست، از دلش امید در می آید.

جریان آیت الله بهاءالدین و کشته شدن جوانی توسط ماموران رضاخان. گرچه رضاخان با خبث طینتش کار می رسد.

نظام عالم به گونه ای دیگر چیده می شود. حکیم نمی گذارد که حق از بین رود. حکیم هیچ گاه نمی گذارد که حق از بین رود. حکیم نمی گذارد که حق، حشش خورده شود. قرار است که کاری کند با حکمتش، حق قوی شود و بالا بیاید و استخواندار شود.

کسی که به اینجا رسید، خدایی دارد و خدا هم بر اساس ربوبیت کار می کند. همه چیزش بر اساس حساب است و حتی یک هزارم یک شیئی که به حساب نمی آید، خدا آنجا هم بی حساب کار نمی کند. ممکن است برای ما معلوم نباشد ولی برای علیم حکیم، حساب دارد.

لذا هم امید است، هم انسان رام است و آرام.

رام است: اعتراض نمی کند.

آرام است: می داند که برای خودش حساب دارد.

و هر وقت هم کش و قوس پیش می آید، می داند که بی دلیل نیست.

یوسف، ۱۰۰

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

او علیم حکیم است و از سر حکمت می داند که چه کند. چون علیم حکیم است با من این گونه رفتار کرد. او میدانند که من از سر حسادت و... کاری نکردم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۲ (۱۷) (۱۴۰۰.۱.۷ / ۱۳ شعبان / شنبه)

اسم حکیم

در حکمت علم همراه با اتقان و استحکام

یا عمل همراه با استحکام و اتقان

غرض محکمی دارد. در معرفت هم، معرفت همراه با اتقان.

اسم حکیم با علیم فرق دارد. علیم به خود علم اشاره دارد و حکیم به علم متقن اشاره دارد.

حکمت در ناحیه علم و عمل هر دو مطرح است.

در قرآن کریم:

گفتیم: الوهیت و ربوبیت، لازمه اش علم و حکمت است. باید حکمت باشد تا الوهیت و ربوبیت معنی دار شود. هم در ناحیه علم و هم در ناحیه عمل.

روم، ۲۷

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

علام می فرماید: این که عزیز و حکیم است، دلیل است بر این که له المثل الاعلی. حکمت و عزتش باعث می شود که برای او مثل الاعلی و اسماء حسنی است.

تمنعش به این خاطر است که چون عزیز است و فوق همه این هاست، چون عزت دارد، لذا صفات کمالی اش هم اعلی می شود. چون حکمت دارد، صفات کمالی اش اعلی می شود. چون اگر نقص و فطوری باشد، یعنی از حکمت برخوردار نیست. فعلش از فطور برخوردار نیست، چون حکیم است.

از دل حکیم بودن حضرت حق می توان فهمید که خداوند سبحان افعالش فطور ندارد.

برخی از تطبیقات اسم حکیم

رسیدیم به برخی از تطبیقات اسم حکیم

یوسف، ۸۳

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

چون با حکمت بالغه خداست، امید به خدا دارم که خدا این امور را انجام دهد. من آمیدی به این ندارم. این امید را با معرفت به حکمت خدا می توان درست کرد. خدا آن چه که درست است را انجام می دهد.

همچنین آیه ۱۰۰ سوره یوسف را گفتیم که: خداوند از سر حکمت خوب می داند که چگونه بنده پاکش را بالا بیاورد.

خیر و شر به حکمت الهی

ما دلیل کار خدا را نمی دانیم، اما هیچ کار خدا بی دلیل نیست.

انعام، ۱۷ و ۱۸

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸)»

خبیر علم به ریزه کاری هاست. که اگر ضرری به کسی می رساند، میداند که در او چه می گذرد که به همان خاطر به او ضرری می رساند. علم ریز با خبرویت.

یعنی: کلا در عالم هر ضرری به کسی می رسد و خیری می رسد و... همه از سر حکمت است. چون او حکیم خبیر است. اگر کسی این را بفهمد، در نظام عالم یک آرامش ایجاد می کند.

هیچ چیزی نیست که بی دلیل انجام شود.

حکمت فعل هدفمند است با دلیل و متقن و کار خدا بی دلیل و جزاف نیست. دلیل متقنی دارد. سر و حکمت خاص خودش را دارد. اگر به کسی خیر یا شری رسید یا ضرری رسید و حتی ضرری را خدا برداشت، این ها همه زیر سر حکمت خداست.

اگر کسی این را در نظام عالم نگاه کند، چه می شود؟ این که در دنیا ضرر داریم پی در پی، چه می شود اگر این نوع نگاه باشد؟

سعدی یک بیانی دارد: نگاه نکن تیر به تو خورده است، بلکه نگاه کن تیرانداز کیست؟

این که انسان بداند در پس کار یک نوع حکمتی است، البته نه به این معنی که شرارت شرّ از او گرفته شود، او شرارت دارد. خدا دارد با ما چه می کند از طریق شیطان؟

همین شیطان می تواند زمینه حرکت انسان مومن به سمت خدا باشد و او را کلب معلّم می داند. وقتی حمله می کند انسان باید به سمت خدا برود. اما همین شیطان برای غیر مومن می شود سگ درگاه خدا و نمی گذارد هر کسی به سمت خدا بیاید، و هر ناشسته رویی لایق دیدار نیست!!!

شیطان در دستگاه الهی در جای خودش قرار گرفته است.

مثال

در جنگ دشمنی که با ما می جنگد، هیچ گاه به گونه ای عمل نمی کند که به نفع ما باشد، وقتی ما او را عمداً به سمتی می کشانیم تا به او حمله کنیم. او به آن سمت می آید، او می آید اما نه به خاطر این که به نفع ما باشد، بلکه او با جنگیدن خودش به این سمت آمده است و در عین حال با این کار، به ما کمک می کند.

مثال شیطان هم در عالم این گونه است. او شیطنت و دشمنی خودش را دارد می کند ولی خدا کاری می کند که او به نفع مومنین کار کند. او و کفار و منافقین و مستکبرین همه این ها بر اساس طینت خودشان عمل می کنند، اما همه در خدمت دستگاه الهی هستند.

انبیاء، ۱۸

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»

این را به این خاطر گفتیم که ضرر را خدا می دهد، اما معنایش این نیست که شیطان و کفار و استکبار برداشته شود، همه هستند، در عین حال همه در ممکلت خدا کار می کنند در عین حالی که هر کسی بر اساس طینت خوی می تند. مومن با طینت نورانی و کافر با طینت ظلمانی اش.

خیر و شر را خدا می دهد.

اگر کسی این را بداند، در دل ضررها و سختیها و در دل همه این خوشی ها، می بیند و می داند که چه شعوری پشتش خوابیده است و دارد کار می کند. چه دقت و اتقانی در کار هست. همه این ها دارد نکته ای را درست می کند. راه حقی را تثبیت می کند و راه باطلی را می بندد.

لذا در نظام عالم نگاه کنید، حکمت بالغه حق، هیچگاه باطل را نمی گذارد حاکم مطلق شود و در نهایت او جش، نقطه سقوط باطل است. ولی حق همیشه ماندگار است ولو این که در نهایت ضعف برسد. در جریان اباعبدالله علیه السلام که به ظاهر نطقه اوج باطل و نقطه ضعف حق است، همانجا نطقه سقوط باطل است که به تدریج زمینه سقوط بنی امیه شروع می شود.

پس هر کسی بر طینت خودش می تند.

اما این که برخی به اینجا می کشند، به بی ارادگی می کشد. حکیمانه بودن به این معنی نیست که ما را بی اراده کند.

این مبنی برای بی ارادگی نیست، بلکه مبنی بر اراده درست کردن مومن است. خدا این کار را می کند تا مومن را پرورش دهد،...

خیلی از معارف دینی با ان مبانی و مسلمات دینی درست جمع شود. برخی تا می خواهند جمع کنند می گویند: نباید با حکمت خدا جنگید بلکه باید آن را پذیرفت. این بدین معنی نیست که نباید با شیطان جنگید. خداوند دارد ما را می برد در افق اعلی. باید شیطان را دشمن خود لحاظ کرد.

جاهد الکفار و المنافقین. قرار است در دل این ها انسان ساخته شود.

اولا هر کسی بر طینت خود می تند. ثانیا انسان باید بر اساس وظیفه اش عمل کند. ثالثا باید در افق اعلی بیایی و عمل کنی. یعنی: در صحنه باشی و بگویی: ما رأیت الا جمیلا.

نه این که در صحنه نباشی و بگویی: ما رأیت الا جمیلا.

معارف دینی آن قدر پر محتوا است، به شرط این که انسان مسلمات و پایه های دینی را حذف نکند.

در افق اعلی مومن عارف می گوید: خدا چقدر خوب شد که شیطان را قرار داد تا من استخوان دار شوم و ملکه تقوا در من ایجاد شود.

می بینیم برخی ملاً اعلی را با مساله سست عنصری خلط می کنند. می گویند: قضا و قدر به ما می گوید: هیچ کاری نکن!

دستورات فاتنخده عدوا، جاهد الکفار و المنافقین... هیچ یک از این ها برداشته نمی شود، بلکه باید خوب جنگید و در عین حال از ملاً اعلی هم نگاه کنیم که این به چه معنی است.

کفار بر طینت خودشان می تنند ولی شهدای ما به چه جایگاهی رسیدند؟! طینت خودشان را دست نزده اند، این می شود حکمت بالغه الهی. اگر خیری به تو رسید، هو الحکیم الخبیر، اگر ضرری به تو رسید، هو الحکیم الخبیر...

تقاضا داریم که این اصلی که گفتیم، محور باشد که باید اصول و مبانی دینی را نگاه داشت و در عین حال حکمت الهی را هم نگاه داشت.

فاطر، ۲

«ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

رحمت و امساک رحمت به دست خداست. وقتی آمد کسی نمی تواند جلویش را بگیرد و وقتی جلویش گرفته شود هیچ کسی نمی تواند آن را بیاورد.

اگر می دهد و یا نمی دهد، همه اش از سر حکمت است. چه از روزی و چه از علم و چه از مقامات و ... هر چه داد و نداد، همه از سر حکمت است. خداوند بخلی ندارد.

لذا ادبیات امتحان که در متن های دینی آمده است، استدراج و جزای خیر و.. همه این ها زیر سر حکمتی است که در اعطا و منع خوابیده است.

بحث امتحان الهی، بحث استدراج، بحث اضلال، بحث عطای اجر محسنان و... دادن و ندادنش از سر حکمت است.

خیر و شر از سر حکمت، اعطا و عدم اعطا از سر حکمت.

مومنی که به این ملاً اعلی می رسد، خیلی آرام می شود. در صحنه هست، همه کار را انجام می دهد، ولی در ملاً اعلی آرام است، چون می داند که در نظام احسن همه چیز در جایش قرار می گیرد و هیچ چیزی بی دلیل نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۳ (۱۸) (۱۴۰۰.۱.۱۴ / ۲۰ شعبان / شنبه)

آیه ۸۲ یوسف را گفتیم که تقدیر امور به حکمت بالغه حضرت حق است.

فلسفه اعطا و منع الهی

این که خدا خیر و شر را می رساند و همه از سر حکمت است، چطور اعطا و منع خدا، همه اش حکمت است؟

خداوند توضیح داده است و چند دلیل دارد این اعطا و منع

۱. امتحان

۲. استدراج در ناحیه کافر و منافق

۳. عطای اجر برای محسنان

یعنی خیر و شر دادن و عطا و منعش، زیر سر این فلسفه هاست.

۴. بالا آمدن حق و از بین رفتن شر.

که این مساله اصلی است. که خیر بالا بیاید و شر به تدریج جمع و محو شود.

ما از بحث امتحان شروع می کنیم و به تدریج بحث را ادامه می دهیم.

امتحان

امتحان برای این است که بهترین مظهر بر اثر این امتحانات به کمال نهایی خودش برسد، و این که خداوند کمالاتش را در بهترین مظهر آشکار کند.

هود، ۷

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

این امتحان برای این است که نابتترین عمل ها و کنش ها شود که نابتترین اعمال به معرفت و اخلاص است که ضمن بحث از عمل این ها را توضیح دادیم.

این غایت حضرت حق است، به لحاظ خلق عالم و آدم. این غایتی است. این غایت را که می خواهد، از مجرای امتحان می خواهد. اصل نعمت هستی که پدید آمد، آسمان و زمین که پدید آمده است، برای این است که انسان به کمالش برسد و این هم از راه امتحان باید برسد.

عملا در این زمینه باید مورد امتحان قرار بگیرد. با پستی و بلندی ها و اعطا و منع و خیر شر.

ملک، ۲

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»

علامه ذیل این آیه فرموده است: غایت از امتحان ایصال خیر از طریق جزاء است.

«أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالذَّاتِ مِنَ الْخَلْقَةِ هُوَ إِصْالُ الْخَيْرِ مِنَ الْجَزَاءِ حَيْثُ ذَكَرَ حَسْنَ الْعَمَلِ وَامْتِيَازَ مَنْ جَاءَ بِأَحْسَنِهِ فَالْمَحْسُونُونَ عَمَلًا هُمُ الْمَقْصُودُونَ بِالْخَلْقَةِ وَغَيْرُهُمْ مَقْصُودُونَ لِأَجْلِهِمْ»

کَهِف، ۷

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِلَّهِ لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

قرآن از بطنان هستی فلسفه همه امور را گفته است. کلا قرآن این گونه است.

کسی که از منظر اعلی حقایق را پدید می آورد، با ظریف ترین حکمتش و آن را در قرآن اشباع کرده است و آن را هم به زبان آورده است.

خود خالق و مولف دارد نیتش را بیان می کند. ما از این آیات خیلی سریع می گذریم. کلا بحث های سرالقدری که برخی تحملش ندارند، قرآن به شکلی عجیب این کار را کرده است، ولی با زبانی خاص که اوضاع به هم نخورد.

در جریان اصحاب خضر ببینید، انسان می بیند که نظام عالم طرفدار مظلوم است، طرفدار صلاح و خیر است.

کلا در قرآن آن چه که از آن سو می گوید: این گونه کردیم و برای این است که این کار را کردیم، این خیلی می تواند کمک کند، که به هستی نگاه کنیم آن گونه که خدا به هستی نگاه می کند.

اگر کسی غیر از این بگوید، حقیقت نیست. این که ما کردیم، چرا کردیم؟ چگونه کردیم و...

لفظ و معنایی که بتواند آن معنای ویژه را اشباع می کند، بدانید این از نگاه خداست که دارد این حقیقت اشباع می شود.

نگاه خدا به ملائکه از باب عباد مکرمون است. این خیلی معنی دارد. فقط بحث نگاه نیست. حقیقت است. عباد مکرمون هستند. نگاهش به شیاطین، نگاهش به انسان، گاهی تشر می زند به انسان و گاه انسان را بالا می برد، همه اش اسرار است و همه اش حقیقت است. اگر کسی به عمق برسد... در بحث ما:

خدا چرا عالم را خلق کرده است؟

فلسفه خلقت را خود خداوند متعال گفته است. در سوره بقره به گونه ای توضیح داده است و همه عالم به گونه ای خلق شده اند که انسان به وجود بیاید. علامه در این بحث ها خیلی خوب بحث کرده است. چون ایشان قایل است: حقیقت با تمام جوانبش و تمام صورت مساله اش، ریخته شده است در تمام بحث های قرآنی. ایشان این را قایل است در بحث اعجاز قرآن ضمن بحث از فصاحت و بلاغت قرآن.

اگر کسی این نوع نگاه را به قرآن داشته باشد، خیلی تاثیر دارد در نوع نگاهش به انسان.

غایت خلقت، نهایت بندگی است که می شود پیدا شود، در انسان پیدا می شود. «لیعبدون». این ها فلسفه های خلقت است.

خدا می فرماید: اگر نگاه های ظاهری قرآنی را بیان می کند، که اما این ها را به شما دادیم اما مراقب باشید که در این ها نمانید. موت و حیات و آسمان و زمین را خلق کردیم تا ببینیم کی بهتر است؟

خداوند گاه این تعبیر را دارد:

انبیاء، ۳۵

«تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»

خداوند از سر حکمت خیر و شر می دهد. ضرر و هدایت می دهد. حکمتش هم زیر سر فتنه و امتحان است.

اگر کسی بداند، از هیچ امر دنیوی که برایش پیش می آید، اعتراض نمی کند. اولاً امتحان خداست. حتی جایی که نمی فهمد، ضوابط کلی به دستمان می آید.

چرا هرچه می کنم، امکان مالی به دست نمی آید؟ حساب و کتاب دارد. اگر می خواهی علامه طباطبایی شوی، باید امکانات مالی نداشته باشی!

چرا باید سیصد سال بگذرد یک اتفاق بیفتد؟! حساب دارد.

چرا غیبت این قدر تاخیر می شود؟! به این خاطر است که حساب دارد.

اعراف، ۱۶۸

«بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

بنده خدایی شوهرش از دنیا رفت، دیدم تمایلات عرفانی اش زیاد شد و جويا می شد که باید چه کنیم؟! دلیلش هم این است که مرگ برایش جدی شد.

بعدا که برود در ملاً اعلی، آنجا می بیند که خدا با او چه کار کرده است.

ابن خلدون خیلی با عرفان مایل نبود، اما در حادثه ای که در مسافرت با کشتی برایش پیش آمد، در آن حادثه تمام خانواده اش غرق شدند، پس از این حادثه تمایلات عرفانی اش بسیار شدید شد.

اما خداوند متعال گاه همین را به کسی می دهد ولی در او تبدیل به کفر می شود. گاه کفری در درون دارد که به تدریج خودش را نشان می دهد.

بنده خدایی همیشه نماز صف اول جماعت می ایستاد، تا این که یک روزی در صف دوم افتاد، احساس کسر شأن کرد. فهمید که اینجا چیز دیگری هم هست.

رگه ها در ما هست، وقتی فهمیدیم یا باید آن را اصلاح کنیم، یا همان را ادامه می دهیم.

خداوند متعال گاه خیلی میدان میدهد، امتحان می کند گاه تا پنجاه سال راه می آید.

گاه میبینیم که یک نفر مومن است، رگه غلطی دارد، مومن دیگری هم دارد، یک مومن همین رگه غلط او را به کفر می کشاند، مومنی دیگر با همان فهم از رگه غلط، با آن می جنگد و آن را برطرف می کند.

حسادت گاه مخفی است، گاه خودش را نشان می‌دهد، یا باید با آن جنگید یا آن را تقویت می‌کنیم. خداوند با بسترهایی که فراهم می‌کند، ما را می‌کشاند به جایی که مورد امتحان قرار بگیریم. مومن، اگر مومن باشد، خداوند کاری می‌کند که آن ایمانش بیاید بالا و پاکی اش خودش را نشان دهد. اما مومنی که خبثاتی دارد، آن خبثات را تایید می‌کند و آن را تقویت می‌کند. خبث اولیه نوعاً در همه هست، بسیاری از مومنین هستند که این خبث‌ها را دارند. اما گاه به نفس اراده خبث در انسان پدید می‌آید. خداوند امتحان میکند، شاید برگردد به سمت خدا و شاید هم برگردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۴ (۱۹) (۱۴۰۰.۳.۱ / ۱۰ شوال / شنبه)

در اسم حکمت اتقان و استحکام کار و اتقان و استحکام معرفت خوابیده است. اگر در باب معرفت است، می‌شود اتقان در معرفت. اگر در باب عمل و کنش است، می‌شود اتقان در باب عمل. کسی که همراه با این معارف همراه با دقت و ظرافت باشد، می‌شود حکیم. .. خداوند متعال یکی از اسماء حسنايش حکیم است که توأم با ربوبیت است. هیچ خیر و شرّی در عالم پیدا نمی‌شود مگر از سر حکمت، هیچ اعطا و منعی صورت نمی‌گیرد مگر از سر حکمت. آن خیري که پدید می‌آید، آن شرّی که پدید می‌آید، همه از سر حکمت است. این اعطا و منع هم از سر حکمت است.

فلسفه اعطا و منع الهی

یکی از این فلسفه‌ها، امتحان الهی است. گاه خداوند متعال با این اعطا و منع، امتحان می‌کند.

گاه استدراج، گاه عطای اجر برای محسنان و گاه به خاطر بالا آمدن حق و از بین رفتن شرّ.

۱. امتحان

خداوند حکیم می دهد تا امتحان کند. می دهد تا ببیند چند مرده حلاجی!

گاه می دهد تا ببیند که در دل قیلی ویلی می آید یا خیر؟ اگر آمد آیا به آن میدان می دهی یا خیر؟

اینجا جایی است که انسان باید به خداوند متعال بیشتر نزدیک شود. بنده دیده ام برخی از نعمت بینایی برخوردار نیستند، ولی همین باعث شده است که خیلی متدین تر شده اند. حتی دیده ایم برخی که لال هستند، کر هم هست، خیلی مومن تر است. همین کری و لالی باعث شده است که ایمانش بیشتر شده است.

البته بعضی موقع رحمت الهی در دل این اعتراض ها باعث می شود که راه جدیدی باز شود. گاه اعتراض ها باعث وصل شدن انسان به خدا می شود.

یک طلبه ای بود از خانواده ای متمول. آمده بود قم درس بخواند، یک شهریه پدرانه داشت، علاوه بر شهریه ای که می گرفت. مدتی شهریه پدرانه نرسید، او دچار مشکل شد. رفت حرم حضرت معصومه و معترضانه گفت: اگر تا عصر این مقدار به من دادی که هیچ، وگرنه من از طلبگی می روم.

رفت حجره، عصر آقایی آمد و آن مبلغ را به او داد و به او گفت: آقا تشر می زند!!! از آن به بعد طلبه مطیع و مودبی شد.

کاری کردند که او مودب شد و در مسیر قرار گرفت.

این اعطا و منعی که هست، همه از باب امتحان الهی است.

اعراف، ۱۶۸

«وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

ملک، ۲

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

گاه خداوند امتحان را غلیظ تر می کند و می فرماید: باید این اتفاق بیفتد تا انسان محک بخورد.

آل عمران، ۱۷۹

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»

خداوند مومنین را به حال خودشان واگذار نمی کند، و او را امتحان می کند تا خبیث از طیب روشن شود.

انسان گاه به گونه ایست که زمینه ای در او هست، مثلا در او طمع هست، یا شهوت است. لذا انسان باید مراقب باشد.

هستند کسانی که هرگاه با خودش هست و می نشیند، خلل ها و نقص های خود را بر می شمارد و التجا به درگاه الهی می کند تا این خلل ها از او برطرف شود.

این که خداوند می فرماید من خبیث را از طیب جدا کنم، به این خاطر است که زمینه هایی از خبث وجود دارد. خیلی ها هستند و انسان تعجب می کند که شخصیتی با چنان سابقه ای، در یک جا حرفی می زند که انسان تعجب می کند!

یکی از کارهای خوب این است که مومنین دقت کنند تا ببینند که خلل کارهایشان کجاست. یکی از راه ها التجای به خداست. خدایا این حسد یا انانیت یا طمع یا شهوت در من هست!

برخی انانیت دارند، ولی نمی فهمد، هیچ وقت در جلوی خودش این را قرار نداد.

بنده خدایی که روحانی بود با کسی که دعوا داشت، پشت بلندگویی که باید سخن رسول الله نشر پیدا کند می گوید: بنده خدا من خدا را بنده نیستم، بزرگ تر از تو را چه می کنم و... شما که سهل است!!

آخر چرا باید انانیت این قدر باشد که شما این گونه ابراز می کنی؟!

انتخابات

صحنه سیاسی، صحنه پراشتغالی است که انسان را با خود می برد.

یا آدم باید وقت خلوت بگذارد و جلوی خلل ها را بگیرد یا این که سر صحنه بلد باشد که چگونه جلوی خودش را بگیرد.

گاه در صحنه سیاسی انسان تعجب می کند که این بنده خدا مومن بود؟! چطور به اینجا کشید و این حرف ها را زده است. خودت بنشین قضاوت کن آیا این سخن شما با کلام قرآن و رسول الله می سازد؟!

بدتر این است که برخی آداب و رسوم که در جاهای دیگر مرسوم است را می خواهد اجرا کند تا به نتیجه برسد!!!
و در انتخابات پیروز شود!!

حضرت امیر هم آمد تا امت اسلامی را دستگیری کند، ولی می فرماید من حاضر نیستم که معنویت و آخرت خود را به هلاکت بیندازم تا حکومت کنم!

تو بیایی کاری کنی که هر کسی که با دین مقابل است، برایت هورا بکشند و کف بزنند، این خوبست؟ اینجور افراد را جذب می کنند؟!...

این ها امتحاناتی است که خداوند می خواهد مومن طیب را از خبیث جدا کند.

حتی برخی حاضرند برخی از مسلمات و بینات دین و خدا و پیغمبر را زیر پا می گذارد.

این که حضرت امام ره می فرمود: هرگاه دشمنان برای شما هورا می کشند، بدانید در شما خبری هست!

بسیاری از رفتارهای سیاسی، خودکشی معنوی است!

اما چطور حضرت امام ره نلغزید؟ چون دایما داشت با خداوند متعال تعامل می کرد. سر خدا که نمی شود کلاه گذاشت.

ما می گذاریم اوج بگیرد و آن قدر که اوج گرفت، دیگر نمی شود درستش کرد.

فضای ایمانی در جامعه مشخص و واضح است. خیلی از این ها واضح است و ..

اگر می خواهید از جمهوری اسلامی حمایت کنید، حق و حقانیت را در این نظام حمایت کنید. هر جا حق و حقانیت بود، از آن حمایت کنید.

بنده خدایی می گفت: هر جا دین و دیانت مردم شد صفر، ما هم در حد صفر با آن ها تعامل میکنیم! این سخن غلطی است.

کجا با فقه حکومتی می شود این گونه حرف زد! کجا انبیاء این گونه سخن می گفتند!؟

بقره، ۱۵۵

«وَلَتَبْلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»

این ها همه موارد اعطا و منع الهی است.

جوهره شهید قاسم سلیمانی چطور بالا آمد و این طور شده است؟ در همین شرایط بوده است. با خداجویی و خداخواهی ای که ایشان داشت، توانست پیش برود. با خوف و نقص و جوع ایشان دست و پنجه نرم می کرد و این گونه با دشمن می جنگید و لحظه ای عقب نشست.

عصر شرارت بهترین موقعیت برای پیشرفت معنوی است. وقتی شروری کاری می کند، همین که بغضی در گلو داری، همین بغض دارد تو را می سازد.

هستند کسانی که یک عمر آبرو جمع می کنند، وقتش که شده است تمام آبروی خود را خرج اسلام می کند. اما برخی هستند که آبرو جمع می کنند و ادعا می کنند که برای اسلام هم هست، ولی به وقتش که اسلام رد خطر است، آبروی خود را نگاه می دارد!!!

بسیاری از انسان ها در دل مصیبت به خداوند متعال نزدیک می شوند.

آل عمران، ۱۴۰ تا ۱۴۲

« وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ سَلَافَةً وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَ لِيُمَحِّصَ [این لام ها در قرآن همیشه بیان کننده حکمت آن حکم قبل است.] اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكُفْرِينَ (۱۴۱) [برای این که خالص کنیم مومنین را، چون ابتدایش خلیط دارد و به تدریج به سمت خلوص پیش می رود. و خداوند با این کار در نهایت کافران را از میان می برد.] أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)» گمان می کنید که خداوند متعال بدون امتحان شما و هنوز از شما جهاد را ندیده است، شما را به بهشت می برد؟!

سنت الهی این است که ما با امتحان ها، جان ها را پاک می کنیم و تمحیص قلوب و تمییز قلوب می کنیم که به تدریج پاک ها بالا آمده و ناپاک ها پایین می روند.

آل عمران، ۱۵۴

« وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي

يُؤْتِكُمْ لَبِزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحُصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ
اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»

ذکر داستان مرحوم قاضی و شاگردان درباره کدورت های در لابلای جان و تشبیه آن به جلبک ها و لجن های
باقی مانده در حوض.

خداوند تمحیص می کند و ان چه در دل هست را بالا می آورد.

گاه در نفس عزم شخص خلل هست. خلل در عزمش دارد. این باید مشخص شود و خداوند به چشمش می
آورد.

بعد از امتحان، خداوند می فرماید: این ها نشان می دهد که سست عنصر و سست عزم هستی.

وقتی تمحیص شد، برخی خودش را از خلیط میلی یا خلیط عزمی یا خلیط عقیدتی را با التجای به خدا از بین
می برد.

خداوند امتحان می کن دل ها را. از سر حکمت برایش ایجاد کرده است شرایط سخت جنگی را یا شرایط سخت
اقتصادی را...

برخی با همان امتحان اول تکلیفش مشخص می شود، برخی صدمبار امتحان، و برخی را خداوند مهلت می دهد،
تا شاید او خودش را اصلاح کند، نه به نحو استدراجی.

گاه ایراد می گیرد به شکلی، خداوند به همان شکل برایش پدید می آورد، تا بفهمد که این ایراد گرفتن اشتباه
بوده است.

همه این امتحانات برای این است که انسان بتواند در این کش و قوس ها راه درست را انتخاب کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴۵ (۲۰) (۱۴۰۰.۳.۸ / ۱۷ شوال / شنبه)

فلسفه اعطا و منع الهی

۱. امتحان

یکی از کارهای قرآن این است که معرفت را سرکنش و عمل انسان می آورد.

یکی از مواردی که به عنوان نمونه این که معارف چگونه می تواند در سلوک ما موثر باشد، بحث اسماء الله است که خیلی هم در قرآن گسترده دامن است. ای کاش می شد که این بحث ها به صورت عالمانه در قرآن پی گرفته می شد و کار می شد. گرچه کارهایی تا حدودی شده است.

اسم رزاق را گفتیم، اسم شکور هم عرض شد، رسیدیم به اسم حکیم.

در مورد اسم حکیم گفتیم: هم در معارف مطرح است، هم در کنش.

حکمت الهی در معارف و حقایق این است: اشیاء را با اتقان ایجاد کرده است. هم معرفت با اتقان است.

هم کار و کنش هدفمند همراه با اتقان انجام داده است.

این بحث ذیل، ربوبیت، الوهیت می گنجد. تا رسیدیم به اینجا: هر خیر و شری در عالم هست، هر اعطا و منعی در عالم هست، از سر حکمت است. نسبت به هر کسی و هر جامعه و در مورد هر چیزی، خداوند آن چه می کند از سر حکمت است. اگر اعطایی میکند، منعی می کند، خیری می رساند یا شری می رساند... این توضیح دارد، هر شری که به ما می رسد، هر خیری به ما می رسد، خداوند از سر حکمت به ما می رساند.

آیات را خوانده ایم:

فاطر، ۲

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

انعام، ۱۷ و ۱۸

«وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِبِئْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۷) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْغَاطِبُ (۱۸)»

حکمت ها را باید بررسی کرد،

اولین حکمت را گفتیم: امتحان است.

خداوند می خواهد امتحان کند تا تمحیص قلوب شود. آن چه که در دل هست، بالا بیاید و مشخص شود چه کاره است؟! الان مومن است، ولی بعدها معلوم شود که او چه کاره است؟ شهوتی که دارد، غضبی که دارد، سستی ای که دارد...

خداوند می خواهد دل ها را بشوراند، گاه در زاویه دل یک خلیطی هست. خداوند کاری می کند که آن خلیط بالا بیاید. ما حال اجازه می دهیم که این خلیط بالا بیاید و گاه اجازه نمی دهیم.

تعلق عصبی فامیلی گاه در دل هست، خداوند امتحان می کند که وقتی بالا می آید، آیا او مبارزه می کند یا خیر؟

انواع سه گانه خلیط های جان

این خلیط ها چه معارفی باشد و چه امیالی باشد و چه عزمی و اراده ای باشد.

۱. گاه خلیط عقایدی است، که ته دلش خلیط هایی هست.

حتی گاه ته دل انسان یک محبتی به امیرالمومنین علیه السلام یا اباعبدالله علیه السلام دارد. که این ها در جنبه خوبش است که در جایش هم همین عقیده او را نجات می دهد.

خداوند رحمت کند کسانی که این عقاید را در جامعه ما نشر دادند و همه این ها در گوشه کنار جان های ما نهادینه شده است. با این که ممکن است فضاهای این افراد تا حد کفر هم باشد.

۲. خلیط میلی.

برخی از کسانی که جواسیس جان هستند، می دانند که در دلش یک نجابت ذاتی دارد، اما استکباری دارد که این تکبر جلوی آن را می گیرد. گاه به جایی می رسد که می بیند، یک طرفش استکبارش است و یک طرف نجابت، که باید تصمیم بگیرد کدام را انتخاب می کند. دار امتحان این است.

۳. خلیط عزمی.

برخی هستند که امیال خوب و عقاید خوبی دارند، ولی خیلی سست است. اصلا عزم ندارد و تکان نمی خورد. این سستی است. خداوند کاری می کند که عزم بیاید بالا و این که آیا او اهل عزم می شود یا خیر؟

این ها را می گوئیم: در زوایای دل پنهان است که به تدریج این زوایا بالا بیاید، با عزم و تصمیم خود. خداوند این کار را می کند تا خبیث از مومن از طیب از مومن جدا شود.

یکی از صحنه های سنگینی که این ها بزور پیدا می کند، صحنه های پر اشتغال جامعه است. حتی خانه هم هست. حتی خودش و خیالات و خواطرش هم در حد خودش هم هست که هر آن چه در دل دارد بالا می آورد.

دار امتحانف امتحان می کند تا شخص بین که چه کار می شود؟ و کاره است؟

این ها بسته به افراد است. این را در درون دارد، ولی برخی جوهره بی میلی و بی رغبتی به دنیا درونش هست، ولی خداوند کاری می کند که این جوهره بیرون بیاید و آشکار شود.

مکلف بودن انسان

آن چه در میان مخلوقات تکلیف دارند، و یقینی است، انسان است. گرچه علامه طباطبایی در مورد برخی حیوانات چیزهایی گفته است. ولی آن چه یقینی است، انسان است که مکلف است

امتحان را هر که می بیند، منطقتش این است که انسان هر جا می رود، در معرض امتحان است.

مثلا طرف نسبت به فلانی یک نوع حجب و حیایی دارد و نسبت به او در زحمت است و وقتی نسبت به او حقی را می خواهد بگوید، در زحمت است. چرا؟ حجب و حیا اجازه نمی دهد، چون نسبت به او ملاحظه ای دارد که آن ملاحظه اجازه نمی دهد که حقی را نسبت به او بگوید.

حضرت ابراهیم زیردست عمویش بود و عمو به او خدمت کرد، اما این ها باعث نشد که حضرت ابراهیم به او حق را نگوید. حتی برای او طلب استغفار هم می کرد، ولی وقتی فهمید که او این سویی و دنیایی است، دیگر حتی برایش استغفار هم نکرد.

- یکی از بحث های حکیمانه خداوند سبحان این است که بستر را به گونه ای قرار داده است که انسان کارهایش را بر اساس تکلیف انجام می دهد که بعد بر همین اساس او را مواخذه کرده و مورد سوال قرار می دهند.

خداوند این را چگونه بسته است؟

در نظام احسن، خداوند آن قدر حکیمانه انسان را در معرض امتحان قرار داده است، ..

ما امیال خاکی داریم و نفس اماره، در کنارش فطرت و نجوای آن هم مطرح است. در یک لحظه یکی می گوید انجام نده و یکی هم می گوید کام بگیر!

واقعاً نجوای فطرت واقعی است. فقط بستگی دارد که ما چقدر به او میدان می دهیم!

تو که این را فهمیدی... فطرت و نفس اماره چیز عجیبی در ماست که هر دو به صورت نجوا هستند. و به نظر من نجوای فطرت قوی تر است، فقط ما خودمان دست و پایش را بسته ایم.

اگر نجوای نفس اماره قوی شود، اصلاً جامعه ای مستقر نمی شود. گرچه جامعه ها شکل گرفته است بر اساس خلیط های نفس اماره، اما باز هم ندای فطرت است که نظام را مستقر می کند.

اگر جامعه ای بر اساس نفس اماره و شیطنت مستقر شود، در آن جز قتل و غارت و مکر و خیانت و ... چیز دیگری نیست. و این یعنی از هم پاشیدن جامعه.

لذا با وجود تمام خلیط های نفس اماره، باز هم ندای فطرت است که قوت دارد و حاکم است.

خداوند علاوه بر فطرت و نفس اماره، دو چیز دیگر هم در ما قرار داده است:

۱. نجوای ملکی

۲. نجوای شیطانی.

در نظام خلقت هم باید القای خلاف و القای خیر شود. هیچ صحنه ای نیست که نجوای این دو نباشد.

شعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲)»

به هر کدام میدان داده شود، آن هم قوت و ضعف پیدا می کند. اگر در مسجد و محل های معنوی باشید، آنجا این القاء های ملکی می آید. و اگر در فضاهای آلوده باشی، القاء های شیطانی می آید.

پس فطرت و نفس اماره در درون، القاء ملکی و القاء شیطانی از بیرون. و البته القاء ربانی داریم که بالاتر از القاء ملکی است که برای خواص است.

در صحنه اجتماع هم پیغمبر و پیروان و شاگردان او و انسان های مومن در یک سو، و دشمنان انبیاء که کفار و اکابر مجرمین هستند و پیروان آن ها هم در سوی دیگر.

این دو صحنه در خانه و جامعه هم مطرح است، در جامعه هم مطرح است. همه این ها دارند به ما القاء می کنند. خداوند کاری کرده است که در صحنه دل انسان باید تصمیم بگیرد، بین میل فطری و میل نفسانی. القاء ملکی و القاء شیطانی، او باید تصمیم بگیرد. و در صحنه روابط اجتماعی مومنانه و کافرانه.

نگوید: چرا شیطان یا نفس اماره باید باشد؟

کسی که حکیم است، باید صحنه تصمیم بسازد. که بیاد بشود نفس و فطرت، شیطان و ملک و ...

این باعث می شود که همیشه یک دوگانه ای شکل بگیرد، تا بشود میدان امتحان.

برخی می گویند: چرا باید نفس اماره و شیطان باشد؟!

حتی در دوره حضرت حجت که همه جا آماده است، باز هم صحنه دوگانه است.

حتی در دوره اباعبدالله هم این دوگانه هست.

این باعث می شود که از سر اراده تصمیم بگیریم. آن یکی گفت خیانت نکن و این یکی می گوید کام بگیر. و خودم هم می فهمم که اگر کام بگیرم چه می شود و اگر خیانت نکنم چه می شود؟!

این را شنیده اید که پارس کردن شیطان برای مومن، باعث می شود که مومن به سمت خانه امن الهی راه یابد. همین شیطان برای مومن می شود راه رسیدن به خداوند متعال. از بس در نفسش شیطنت می کند و... در خدمت این است که او را به خدا برساند. اما نه این که شیطان خیرخواه باشد، بلکه بر اساس طینت خودش می تند.

هر بی سرو پایی هم قابلیت راه یافتن را ندارد، لذا باید پاک شود.... القائات ملکی هم همین گونه است و برای هر کسی می فرستند....

خداوند همه چیز را سامان داده است تا ما بر اساس اراده خود تصمیم گرفته و انجام دهیم.

حتیمی توان در یک صحنه نشان داد که چند القاء از چند جهت آمده است و چگونه آمده است.

این ها ذیل بحث امتحان است.

بعد از این باید بحث استدراج را هم داشته باشیم. که اعطا و منع برای مومن چه فلسفه ای دارد و برای کافر چه فلسفه ای دارد.